

سلام

به مناسبت سال نجوم

ناصر نادری

# زیبایی‌های آسمان

یکی از بخش‌های درخشان تاریخ علم ایران، «تاریخ نجوم» است. براساس شواهد باقی‌مانده، ایرانیان باستان از دانش اخترشناسی بهره‌مند بودند و به رصد پدیده‌های نجومی می‌پرداختند. با ظهور دین اسلام و تشویق متون دینی به شناخت رازهای آسمان، فعالیت اخترشناسان ایرانی در دوره‌های اسلامی، بیشتر از گذشته شد؛ به نحوی که بزرگ‌ترین اخترشناسان مسلمان، از سرزمین ایران برخاستند.

میراث علمی مسلمانان، نسل به نسل منتقل شد و اگرچه متأسفانه در قرن‌های پس از دوران طلایی (قرن چهارم هجری به بعد)، به دلایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، رشد علوم به رکود و ضعف گرایید، اما همواره دانشمندان ایرانی در سطح مناسب و حرفه‌ای به فعالیت‌های پژوهشی در حوزه نجوم پرداخته‌اند.

با نگاهی به نقش ایرانیان در دستاوردهای دانش امروز نجوم، ارزش استعدادها و اراده‌های سترگ آنان، بیشتر نمایان می‌شود. اهمیت این موضوع هنگامی محقق‌تر می‌شود که بدانید: لازمه‌ی رشد دانش اخترشناسی، تسلط بر رشته‌های علوم پایه

(فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی) و برخی شاخه‌های مهندسی است. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و به ویژه در دهه‌ی گذشته، اخترشناسان ایرانی به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافته‌اند. هم‌چون رکوردشکنی سن و جدایی ماه که در ارتقای جایگاه نجوم ایران در عرصه‌ی بین‌المللی تأثیر فراوان داشت.

در ضمن، برای نخستین بار گروه دانش‌آموزی ایران در هشتمین «المپیاد جهانی نجوم» در سال ۱۳۸۲ شرکت کرد و اعضای این گروه، موفق به کسب جایزه‌ی سوم شدند. در سال ۱۳۸۶ نیز، گروه دانش‌آموزان ایران در المپیاد جهانی نجوم با کسب سه مدال طلا و پنج نقره، رتبه‌ی اول جهان را احراز کرد. جالب‌تر این که در سال ۱۳۸۸، بار دیگر گروه دانش‌آموزان ایران در سومین المپیاد جهانی نجوم و اختریفیزیک – که در کشور ایران برگزار شد – با کسب چهار مدال طلا، چهار مدال نقره و یک مدال برنز، به قله‌ی افتخار (رتبه‌ی اول جهان) دست یافت.

با آن که یونسکو، سال ۲۰۰۹ را سال نجوم نامیده بود، اما دغدغه و شوق درک زیبایی‌های آسمان، همواره در درون انسان‌ها بوده و خواهد بود.

شنبه ۱۵ اسفند، روز درختکاری

آسمان با خجالت چند

نقطه چین گذاشت..

بهار نزدیک است و تو قهر کرده‌ای! وقتی تو غمگینی، من درخت می‌شوم. درختی که تمام پرنده‌های دنیا تنه‌ایش گذاشته‌اند و رفته‌اند و پر شده است از لانه‌های خشک و خالی! و جا مانده است در یک پاییز بی‌انتهای تو غمگینی، دیوار می‌شوی و من باید به یک دیوار سرد و سیمانی تکیه بدهم. دلم برای نشستن پرنده‌ها لابه‌لای شاخه‌هایم تنگ شده است.

خدا کند یادت نرفته باشد که عید نزدیک است. خدا کند یادت نرفته باشد که باید ماهی قرمز بخریم. خدا کند که مثل خاله پیرزن تو قصه‌ها

خواب نمایی.

یک سؤال: هیچ می‌دانی که

عمونوروز عاشق درخت‌هاست؟

این یادت نرود که دیوارها آسمانی نیستند و درخت‌ها آسمانی‌اند.

ببین، به این درخت‌های دم در خانه‌مان نگاه کن. هر کدامشان تاریخ یک سال را دارند. اگر پدر بزرگ این‌ها را نمی‌کاشت، دم در خانه‌ی ما با بقیه‌ی خانه‌های محله‌مان چه فرقی داشت؟ همه می‌گویند که دم در خانه‌ی ما یک جنگل کوچک است و من هم شده‌ام یک درخت چشم به راه تو.

بد نیست که گاهی مثل درخت‌ها به آسمان نگاه کنی. ببین، آسمان ابری و گرفته و خاکستری شده

است. ببین، الان است که دوباره تمام شاخه‌های درخت‌ها پر از قطره‌های نقره‌ای باران شود. الان است که تمام درخت‌ها برق بزنند و به تو ثابت شود که آن‌ها آسمانی هستند. بیا و دلت را آسمانی کن. بیا و تو هم یک درخت شو. فکر کن اگر همه‌ی آدم‌ها یک درخت بودند، اگر همه منتظر رسیدن پرنده‌های از کوچ برگشته بودند، اگر دل همه پر از لانه می‌شد، اگر همه فقط سر به آسمان داشتند و با بانگ آسمان می‌خوابیدند و بیدار می‌شدند و زندگی می‌کردند، ما چه دنیایی داشتیم...

حالا من یک درختم، منتظر باران! همه‌اش هم چشم به خدا دارم. خدایا...

این روزها  
کمی‌آید

مژگان بابامرندی





چهارشنبه ۱۹ اسفند، ۲۰۱ هجری،

روز ورود حضرت معصومه به قم

صدفی با مروارید درونش

امام نامه‌ای به خواهرش فاطمه نوشت. و از او خواست تا نزد وی بیاید. کاروان فاطمه پس از گذشتن از ارتفاعات صخره‌ای، به بیابان «تجد»، و بعد به کوفه رسید و سپس به سوی همدان رهسپار شد. این کاروان، ۲۲ نفر علوی با خود داشت. کاروان سالاران، فاطمه و برادرانش هارون، فضل، جعفر و قاسم بودند. کاروان در هر شهر و آبادی که می‌ایستاد، فاطمه از شکوه علی می‌گفت. کاروان به نزدیکی ساوه رسید. دستوراتی که از مرو می‌رسیدند، قاطع و واضح بودند: «بستن راه بر علویانی که آهنگ خراسان را داشتند.» آن چه انتظار می‌رفت، رخ داد. گروهی از مردان مسلح حکومتی با علویان روبه‌رو شدند.

فاطمه غمگینانه به قتلگاه برادرانش می‌نگریست، قتلگاه هارون، قاسم، جعفر، فضل و برخی از برادرزادگانش. قتلگاه تابلویی از کربلا بود. فاطمه، خود را بر آن زمین گلگون افکند. چون چشم گشود، خویش را در آغوش بانوانی سوگوار یافت. خورشید غروب کرده بود و آوای اندوهگین اذانی از دوردست شنیده می‌شد: «اشهدان محمداً رسول الله».

فاطمه پرسید: «یا جدا! کجایی تا ببینی بر فرزندان چه می‌گذرد؟» چون خواست برای نماز برخیزد، پیکر رنجورش نتوانست روح بزرگش را تاب آورد؛ روحی را که در آستانه‌ی کوچ بود. کوچ به سرزمینی دور از شوربختی‌های زمین و تبهکاری‌های آدمی. اینک، دختری ۲۸ ساله، تنها در میان جاده‌ی مدینه و مرو ایستاده بود. در خاطرش احادیثی شعله‌ور شدند که در کودکی و جوانی شنیده

بود. روزی که پدرش گفت: «قم، آشیانه‌ی آل احمد و پناهگاه شیعیان آن است.»

و برادرش فرموده بود: «هرگاه آشوب‌ها، شهرها را در بر گرفتند به قم و حومه‌اش بروید. بلا از آن جا دور است.»

و شنید که از جدش صادق آل محمد نقل کرده‌اند: «خاک قم مقدس است. مردمش از ما هستند و ما نیز از آنانیم. کسی قصد بدرفتاری با آن‌ها را نمی‌کند و اگر کرد، کیفرش را سریع می‌بیند. تا هنگام که قمی‌ها به برادرانشان خیانت نورزند، همواره

- مرا به قم ببرید. هنوز کاروان کوچک به کوه نمک نرسیده بود که خبر آمدن نوه‌ی محمد(ص) در شهر قم پیچید. خبر، بسان پروانه‌ای بشارتگر بهار، در خانه‌های کوچک شهر کوچک طواف می‌کرد.

موسی بن خزرج اشعری، پیرمردی عرب بود که در جوانی، احادیثی از صادق آل محمد(ص) شنیده بود؛ احادیثی شبیه پیش‌گویی. اشک در چشمان او، همه چیز را بلور و مرواریدهای پراکنده نشان می‌داد. این اشک‌ها از چه بودند؟ اشک‌های غم یا شادی؟ شادی از ورود دختر



عکس: هادی هادی

پیامبر یا اندوه از سرنوشت فرزندان پیامبر؟

از دوردست توده‌ای محو آشکار شد؛ اندک‌اندک شتران، بسان زورق‌هایی که آرام به سوی ساحل ره می‌سپارند، پیش می‌آمدند. دخترکی شادمان بانگ زد: «فاطمه آمد»

اشعری، افسار شتر فاطمه را گرفت تا او را به خانه‌ی خود رهنمون شود. فاطمه وارد آن شهر کوچک شد تا نام آن را وارد تاریخ کند. تا آن شهر، صدفی شود با مرواریدی در درونش.

چنین است. اگر خیانت ورزند، آفریدگار تبهکاران را بر آنان چیره می‌گرداند.

در دل فاطمه، نوری آسمانی روشن شد و کلام جدش صادق (ص) در ذهنش این چنین درخشید: «حرم ما قم است و به زودی دختری از فرزندانم که نامش فاطمه است، در آن‌جا به خاک سپرده می‌شود.»

از این‌رو، فاطمه که چشمانش از اندوهی آسمانی می‌درخشید، پرسید: «تا قم چند فرسخ راه است؟»

- چهل. - ناگاه دلش از امید به برادر روشن شد.

## گزارش

محسن وزیری ثانی  
عکس: غلام رضا بهرامی

### اشاره

سومین «المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک» (IOAA)، از تاریخ ۲۵ مهرماه تا ۴ آبان ماه امسال با حضور ۲۰ تیم دانش‌آموزی از کشورهای اسلواکی، اندونزی، اوکراین، برزیل، بلاروس، بنگلادش، بولیوی، تایلند، چین، رومانی، سریلانکا، صربستان، قزاقستان، کامبوج، کره جنوبی، لهستان، لیتوانی، هند، یونان و جمهوری اسلامی ایران در تهران برگزار شد. این مسابقات علمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. زیرا یونسکو سال ۲۰۰۹ را به‌عنوان «سال جهانی نجوم» اعلام کرده بود. از آن‌جا که جوانان ایرانی در این رقابت‌ها به مقام اول دست یافتند، می‌توان گفت: «در سال جهانی نجوم، ستارگان جوان ایرانی بسیار خوش درخشیدند.»

## ستارگان درخشیدند!

گزارشی از سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک - تهران، ۲۵ مهرماه تا ۴ آبان ماه سال ۱۳۸۸

اسفند ۸۸  
شماره ۵  
۴

### ● نحوه‌ی برگزاری آزمون‌ها

در طول برگزاری سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک، سه آزمون علمی به عمل آمد. آزمون اول که نظری بود به شکل کتبی برگزار شد و ۱۵ سؤال کوتاه و سه مسئله‌ی تشریحی داشت. این آزمون در حقیقت ۶۰ درصد نمره‌ی کل را شامل می‌شد. آزمون دوم نیز به‌صورت کتبی و موضوع آن تحلیل داده‌های

نجومی بود که ۳۰ درصد نمره‌ی کل را به خود اختصاص می‌داد. هر دوی این آزمون‌ها در اردوگاه شهید باهنر تهران برگزار شدند. آزمون سوم تحت عنوان «آزمون رصد»، در مکانی به نام کاروان‌سرای عباسی ده‌نمک آرادان در شهرستان گرمسار برگزار شد. هدف از انتخاب این مکان تاریخی، علاوه بر وجود شرایط فیزیکی مناسب برای تجمع

منجمان ایرانی، دارا بودن آسمان مناسب بود. هر دانش‌آموز با استفاده از تلسکوپ هشت اینچی و سایر لوازم خود، به مدت ۳۰ دقیقه (یعنی هر تیم پنج‌نفره دو ساعت‌ونیم) فرصت رصد داشت تا به سؤالاتی که در این زمینه پرسیده می‌شد، پاسخ دهد. این آزمون هم ۱۰ درصد نمره‌ی نهایی رابه‌خوداختصاص می‌داد.

### ● المپیاد نجوم و اختر از آغاز تا امروز

- در دومین و سومین المپیاد در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در روسیه، چهار کشور حضور داشتند.
- میزبان چهارمین المپیاد در سال ۱۹۹۹ اوکراین بود و هفت تیم از کشورهای بلوک شرق در آن حضور یافتند.
- پنجمین تا هفتمین المپیاد از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۰۲، به میزبانی روسیه و به ترتیب با حضور ۸، ۹ و ۱۲ تیم از کشورهای جهان برگزار شدند.
- در هشتمین المپیاد در سال ۲۰۰۳ به میزبانی کشور سوئد،
- «المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک» (IOAA)، مسابقه‌ای بین‌المللی است که بین دانش‌آموزان دبیرستانی برگزار می‌شود. اوایل این مسابقه فقط مخصوص دانش‌آموزان جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق بود.
- اولین المپیاد در سال ۱۹۹۶ میلادی بین دو کشور روسیه و سوئد برگزار شد و از آن به بعد، این المپیاد همه ساله در یکی از کشورهای جهان برگزار شده است.

## همراه با تعدادی از شرکت کنندگان

### مهرنوش شفیعی زاده

۱۸ ساله / ایران

وی دیپلم خود را در رشته ریاضی - فیزیک با معدل ۱۹/۱۱ دریافت داشت و با سعی و تلاش فراوان توانست یکی از رنگین ترین مدال های جهانی را به خود اختصاص دهد. وی از مسئولان ایرانی

و همهی دست اندرکاران این المپیاد تقاضا دارد، امکانات علمی برای فعالیت دانش آموزان علاقه مند به نجوم بیشتر شود. شفیعی زاده با اطمینان خاطر می گوید: «مهم ترین مشکل دانش آموزان ایرانی ضعیف بودن در کارهای عملی است، چون آن ها با دست هایشان غریبه هستند.»

با خنده می گوید که ستارگان را بیش از سیارگان دوست دارد.



نجوم می گوید: «اگرچه ما در کشورمان هند، در دبیرستان برنامه ریزی درسی خاصی برای آشنایی با نجوم نداریم، ولی افرادی که علاقه مند به این رشته هستند، می توانند به صورت خاص آموزش ببینند.»



### تناوت تناتیپودی

۱۸ ساله / تایلند

او می گوید: «از زمانی که به دبیرستان رفتم، به نجوم و آسمان بسیار علاقه مند شدم. این باعث شد که علاوه بر مطالعات درسی در زمینه علم نجوم و شناخت

ستارگان و سیارات بیشتر وقت بگذارم و سطح مطالعات خود را افزایش بدهم. از این که به ایران آمدم، بسیار خوش حالم. تجربه ی بسیار خوبی برایم بود.»



### نیلوفر نیلفروشان

۱۸ ساله / ایران

هنگامی که به سراغ او رفتم، بسیار خوش حال و با نشاط بود. گفت: «اگرچه مدال طلا نگرفتم، ولی کسب مدال نقره هم برای من بسیار باارزش است. از این که تیم ما در این رقابت سخت و فشرده



### نیدهی پاشین

۱۸ ساله / هند

او درباره ی حضور خود در کشورمان می گوید: «طی این مدت مهمان نوازی ایرانیان را از نزدیک دیدم. مردمان ایران بسیار خوب و مهربان هستند. از همه ی آن ها تشکر و سپاس گذاری می کنم.» وی درباره ی آموزش علم



این که هر پنج عضو تیم ما را دانش آموزان دختر تشکیل می دادند که موفق به کسب یک مدال طلا، دو مدال نقره و دو مدال برنز شدند. از همه مهم تر این بود که **سارا فیض بخش** برنده ی مدال طلای این دوره، تنها دختری بود که در میان دانش آموزان دختر شرکت کننده از سراسر جهان موفق به کسب این مدال ارزشمند شد.

● دهمین المپیاد، در سال ۲۰۰۵ به میزبانی کشور چین و با حضور ۱۵ تیم، و یازدهمین المپیاد در سال ۲۰۰۶ به میزبانی

۱۴ کشور جهان و از جمله جمهوری اسلامی ایران حضور داشتند. این اولین حضور کشورمان در المپیاد نجوم بود و از این سال به بعد، همه ساله تیم المپیاد نجوم ایران در این مسابقات شرکت کرده است. در این دوره این تیم را یک دانش آموز دختر و دو دانش آموز پسر تشکیل می دادند و رهآوردشان از کشور سوئد سه مدال برنز بود.

● نهمین المپیاد در سال ۲۰۰۴ به میزبانی روسیه و با حضور ۱۸ تیم از کشورهای جهان برگزار شد. جالب



توانست مقام اول را برای کشورمان ایران اسلامی به دست آورد، خیلی خوش‌حالم.»

### دیداری صمیمی

شرکت‌کنندگان در سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک، صبح روز چهارم آبان‌ماه، در سالن شهید بهشتی نهاد ریاست جمهوری

رئیس جمهور گفت: «یکی از زیباترین و سازنده‌ترین رشته‌های علوم، نجوم است که هم به شناخت خدا و انسان کمک می‌کند، هم به گسترده شدن افق نگاه انسان‌ها»

علوم، نجوم است که هم به شناخت خدا و انسان کمک می‌کند، هم به گسترده شدن افق نگاه انسان‌ها. من به شما تبریک می‌گویم که رشته‌ی نجوم و فیزیک را برای کار علمی خود انتخاب کرده‌اید.»

او هم‌چنین از چند تن از دانشمندان یاد کرد و گفت: «ما باید دست به دست هم بدهیم تا آینده‌ی روشن و زیبایی را در جهان برپا کنیم. آینده متعلق به شماست و شما باید آینده را آن‌گونه که شایسته است بسازید. ساختن آینده از طریق همکاری، همدلی، مهرورزی و کار مشترک علمی امکان‌پذیر است.»

### مراسم اختتامیه

این مراسم باشکوه و دیدنی، سرانجام پس از سپری شدن روزهایی که برای همگان پراشتهاب بود، روز دوشنبه چهارم آبان ماه در هتل

المپیک (تهران) برگزار شد. ابتدا پس از تلاوت آیاتی چند از کلام‌الله مجید و نواخته شدن سرود جمهوری اسلامی ایران، دکتر غلامعلی حداد عادل، عضو «کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ایران»، طی سخنانی به تبیین جایگاه علم و ستاره‌شناسی



در فرهنگ ایرانی پرداخت و گفت: «در طول تاریخ، تمدن‌های بزرگ همواره صاحب علم نجوم پیشرفته و متناسب با زمان خود بوده‌اند؛ به طوری که تمدن‌های کهن نظیر ایران، مصر، بین‌النهرین، چین، هند، یونان و حتی اقوام آمریکای جنوبی، بر دانش نجوم تسلط داشتند.»

وی خطاب به دانش‌آموزان و میهمانان خارجی المپیاد اظهار داشت: «شما میهمان کشوری هستید که در دانش نجوم سابقه‌ای دیرینه دارد.



با دکتر احمدی‌نژاد، رئیس جمهور کشورمان دیداری صمیمی داشتند. وی در بخشی از سخنان خود با ابراز خرسندی از حضور در جمع این دانشمندان جوان اظهار کرد: «خداوند انسان را بیهوده نیافریده است. خداوند متعال تمام جهان را در راستای تعالی و کمال انسان قرار داده و برای انسان خلق کرده است. خداوند انسان‌ها را خلق کرد تا با تلاش و از طریق علم و عمل صالح، اسماء الهی را در خود متجلی کنند. یکی از زیباترین و سازنده‌ترین رشته‌های

کشور هند و با حضور ۱۶ کشور برگزار شد.

● در دوازدهمین المپیاد در سال ۲۰۰۷ به میزبانی کشور اوکراین، ۲۲ کشور حضور داشتند. در این دوره از مسابقات، تیم دانش‌آموزی ایران که از دو دانش‌آموز دختر و شش دانش‌آموز پسر تشکیل می‌شد، توانست با کسب سه مدال طلا و پنج مدال نقره، مقام اول جهان را در رده‌ی سنی ۱۷ سال کسب کند و افتخار بزرگی را برای کشورمان به ارمغان آورد.

در این دوره از مسابقات، اساس‌نامه‌ی المپیاد جهانی نجوم دستخوش تغییراتی گسترده، اعم از ویژگی‌های سنی دانش‌آموزان، نوع آزمون‌ها و هم‌چنین زبان رسمی المپیاد شد و هم‌زمان با دوره‌ی دوازدهم، اولین دوره‌ی جدید با عنوان «المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک»، با قوانین جدید و به‌طور آزمایشی، در کشور تایلند برگزار گردید. گفتنی است که کشورمان در سال ۲۰۰۷ دو تیم به مسابقات اعزام کرد که در دوره‌ی جدید المپیاد، یک مدال



نتایج اعلام شوند. بدین ترتیب تیم‌های الف و ب جمهوری اسلامی ایران در سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک چهار مدال طلا، چهار مدال نقره و یک مدال برنز کسب کردند و در مجموع، تیم دانش‌آموزی ایران به مقام نخست این مسابقات دست یافت. پس از آن، تیم هند با کسب دو مدال طلا، دو مدال نقره و یک مدال برنز در مقام دوم قرار گرفت.

ایران به برکت سرزمین‌های وسیع کویری، آسمان‌هایی درخشان دارد که همواره نظر مردم و دانشمندان را به خود جلب کرده است.» وی علاقه‌ی زیاد دانش‌آموزان و

**غلامعلی حداد عادل «عضو**

**کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ایران»:** علاقه‌ی زیاد دانش‌آموزان و جوانان امروز به علم نجوم ناشی از سابقه‌ی تاریخی این علم در فرهنگ ایرانی است

جوانان امروز را به علم نجوم ناشی از سابقه‌ی تاریخی این علم در فرهنگ ایرانی دانست و گفت: «امروزه در بسیاری از شهرها جوانان گروه‌های رصد تشکیل داده‌اند با شوق و علاقه، علم اجدادی خود را دنبال می‌کنند.»

وی در پایان سخنان خود یادآور شد که دولت خدمت‌گزار ایران اسلامی، بودجه‌ی وسیعی را به بحث نجوم اختصاص داده است و به امید خدا، به زودی شاهد افتتاح یک رصدخانه در حد رصدخانه‌های بزرگ دنیا خواهیم بود. سپس مجری برنامه از مسئولین و دست‌اندرکاران المپیاد خواست که روی صحنه بایند تا



● سومین المپیاد جهانی نجوم و اختر فیزیک امسال در کشورمان برگزار شد. در این مهم‌ترین رویداد بین‌المللی آموزش و پرورش، دانش‌آموزان جوان کشورمان خوش‌درخشیدند و با کسب چهار مدال طلا، چهار مدال نقره و یک مدال برنز، به مقام اول دست یافتند. چنین موفقیتی نشان از وجود استعدادهای برتر دانش‌آموزان در حوزه‌ی علمی دارد. با حضور این منجمان و دانشمندان جوان، می‌توان به آینده‌ای درخشان امیدوار بود.

طلا و چهار مدال برنز کسب کردند. کارامدی دوره‌ی جدید، سبب شد که کمیته‌ی بین‌المللی، ادامه‌ی برگزاری المپیاد نجوم و اختر فیزیک را به سبک نوین تصوب کند.

● دومین المپیاد نجوم و اختر فیزیک در سال ۲۰۰۸ در کشور اندونزی و با حضور ۲۴ کشور برگزار شد. کشورمان در این دوره، با کسب یک مدال طلا، یک مدال نقره و دو مدال برنز و همچنین یک دیپلم افتخار، به مقام چهارم دست یافت.



## راهنمای درج و پخش موسیقی در وبلاگ

پرویز قره‌گوزلو

در صورتی که مایل هستید برای بازدیدکنندگان وبلاگ شما موسیقی خاصی پخش شود، می‌توانید با قرار دادن کد خاصی در قالب یا بخش تنظیمات وبلاگ خود، این کار را انجام دهید. قبل از آن که با نحوه‌ی قرار دادن کدهای پخش موسیقی در وبلاگ آشنا شوید، لازم است اطلاعاتی درباره‌ی انواع فایل‌های موسیقی مورد استفاده در وب داشته باشید. فایل‌های موسیقی رایج و مورد استفاده در اینترنت به شرح زیرند:

**۵. دیگر شیوه‌های پخش موسیقی:** برای پخش موسیقی می‌توانید از Flash (فایل‌های با پسوند swf) و همچنین دیگر فرمت‌های موسیقی استفاده کنید که البته هر کدام نقاط ضعف و قوتی دارند.

با توجه به رایج بودن استفاده از فرمت Midi و همچنین Mp3 یا Wma برای پخش موسیقی در وبلاگ‌ها، در ادامه نحوه‌ی قراردادن کدهای خاص آن‌ها را در وبلاگ توضیح می‌دهیم.

اگر فایل موسیقی مورد نظر شما در اینترنت و در وب سایت خاصی است، کار شما ساده است و تنها کافی است آدرس اینترنتی فایل فوق را در کدهای زیر قرار دهید.

«نام و آدرس اینترنتی فایل موزیک»

< "bgsound src=loop="۱">

«نام و آدرس اینترنتی فایل موزیک»

embedsrc=autostart="true" hidden="false">

< "loop="false" width="۲۸۰" height="۲۴"

اما در غیر این صورت باید فایل موسیقی خود را در وب قرار دهید که برای این کار می‌توانید از سایت‌هایی که فضای مجانی در اختیار شما قرار می‌دهند، (مانند پرشین گیگ یا googlepages.com) استفاده کنید.

**۱. فایل‌های (Midi):** پسوند نام فایل آن‌ها «mid» است و از مهم‌ترین خصوصیت آن‌ها حجم بسیار کم آن‌ها برای مدت زیادی موسیقی است. این گونه فایل‌ها فاقد صدای خواننده یا برخی از ادوات موسیقی هستند.

**۲. فایل‌های Wav:** این فایل‌ها می‌توانند حاوی انواعی موسیقی و یا کلام باشند؛ هر چند به دلیل حجم بالا چندان در وب و اینترنت استفاده نمی‌شوند.

**۳. فایل‌های MP3 و WMA:** این گونه فایل‌ها که امروزه نیز بسیار رایج هستند، فایل‌های فشرده‌ی موسیقی هستند و می‌توانند حاوی هر نوع موسیقی یا کلام باشند. در حال حاضر فرمت MP3 یکی از رایج‌ترین فرمت‌ها برای فایل‌های موسیقی به خصوص در اینترنت است.

**۴. فرمت‌های مورد استفاده‌ی نرم افزار Real Audio:** فایل‌هایی با این فرمت، برای رادیوهای اینترنتی و پخش برنامه تصویری به صورت هم‌زمان در اینترنت کاربرد فراوان دارند. این فرمت با وجود کاهش حجم فایل‌های موسیقی به دلیل کیفیت پایین‌تر و همچنین لزوم نصب نرم‌افزار Real Player، چندان در وبلاگ‌ها استفاده نمی‌شود.





## مشاهده‌ی آمار بازدیدکنندگان وبلاگ

برای مشاهده‌ی آمار بازدیدکنندگان وبلاگ در «بلاگفا» ساده‌ترین کار استفاده از ابزارهای آماده و رایگان است. کافی است در یکی از سایت‌های سرویس‌دهنده‌ی آمار ثبت نام کنید و کد دریافتی را در وبلاگ خود قرار دهید. کد دریافتی معمولاً به صورت چند خط از کدهای «جاوا اسکریپت» است و برای درج آن در وبلاگ خود در بلاگفا، می‌توانید از دو شیوه استفاده کنید. روش ساده‌تر استفاده از امکان بخش ویژه‌ای است که در بخش تنظیمات بلاگ قرار دارد و کافی است کد دریافتی را در ورودی «اسکریپت‌ها و کدهای اختصاصی کاربر برای درج در وبلاگ» قرار دهید. به این ترتیب، بدون نیاز به درگیری با مسائل فنی و ویرایش قالب وبلاگ، می‌توانید از این امکانات استفاده کنید. توجه کنید برای استفاده از این شیوه به قالب‌های پیش‌فرض بلاگفا و یا قالب‌هایی نیاز دارید که با توجه به امکانات نسخه‌ی جدید بلاگفا تهیه شده باشند. در این قالب‌ها کد `<BlogCustomHtml>` در نظر گرفته شده است.

اما شیوه‌ی دیگر برای درج کدها، ابزارهای آماری ویرایش مستقیم قالب وبلاگ و درج کدهای خاص در بخشی از قالب وبلاگ است. معمولاً استفاده از چنین شیوه‌ای به درک مقدماتی از HTML و طراحی صفحات وب احتیاج دارد.

در ادامه، برخی از سایت‌های ارائه‌کننده‌ی ابزارهای رایگان آمار بازدیدکنندگان معرفی شده است. بلاگفا تعهد و مسئولیتی در برابر سرویس این سایت‌ها ندارد، ولیکن فعالیت و سرویس این سایت‌ها در زمان تهیه‌ی مطلب ادامه داشته است:

■ سایت [webgozar.com](http://webgozar.com) : سایت ارائه‌کننده‌ی ابزارهای آمار بازدیدکنندگان و برخی امکانات دیگر در محیطی فارسی.

■ سایت [webstats4u.com](http://webstats4u.com) : یکی از معروف‌ترین ابزارهای آماری و زبان اصلی سایت انگلیسی است.

■ سایت [sitemeter.com](http://sitemeter.com) : ارائه‌کننده‌ی ابزار آمار بازدیدکنندگان و زبان اصلی آن انگلیسی است.

نشانی وبلاگ رشد جوان:

<http://www.roshdjavan.mihanblog.com>



سفر زندگی



# آدم‌های بزرگ

## آدم‌های کوچکی

محمد رضا سنگری

چه قدر فاصله میان خنده‌ها و گریه‌هاست؟  
آدم‌های بزرگ، جنس خنده‌هایشان، از جنس خنده‌ی  
آدم‌های کوچک نیست. فرق است بین کسی که خبر  
بزرگی دریافت می‌کند و می‌خندد، با کسی که از سر  
بی‌خبری می‌خندد!

چه قدر فاصله است میان گریه‌ای که از غصه‌ای  
کوچک و حقیر آغاز می‌شود، تا گریه‌ای که انسانی  
بزرگ بر غصه‌های بزرگ خویش و دیگران دارد.  
هر دو اشک می‌ریزند، اما این کجا و آن کجا!  
دزد از وحشت بگرید عابد از ترس خدا  
هر دو گریان‌اند اما این کجا و آن کجا

انسان‌های بزرگ بوی خوش حادثه‌های خوب و  
دل‌پذیر را زودتر احساس می‌کنند و لبخند می‌زنند.  
جنس این لبخند و قیمت این لبخند، معادل لبخندی  
نیست که به هر بهانه و برای هر چیز، محوطه‌ی لب‌ها  
را اشغال می‌کند.

لبخندی که نتیجه‌ی فهمیدن و یا رهاورد کوشش  
و جوشش و دریافتن است، طور دیگری است. تعجب  
آدم‌های بزرگ هم متفاوت است. آدم‌های کوچک از هر  
مسئله‌ای تعجب می‌کنند و آدم‌های بزرگ را مسائل  
بزرگ شگفت‌زده می‌کند.

آدم‌های کوچک، کوچک فکر می‌کنند. اصلاً فکر  
نمی‌کنند و اگر هم فکری به ذهنشان رسیده، نسنجیده،  
ناپخته و مشورت ناکرده عمل می‌کنند و معلوم است  
که یا شکست یا بن‌بست و سرانجام یأس دامنگیرشان  
می‌شود.

آدم‌های کوچک با خواب و خمیازه، و خنده و خوردن  
خوش‌اند و آدم‌های بزرگ از این خوشی‌های کوچک

ساده می‌گذرند تا به خوشی‌های بزرگ و ارجمند دست  
یابند. آدم‌های کوچک به درختچه‌ها و بوته‌های سست  
می‌مانند که به اندک بادی می‌لرزند و از جای کنده  
می‌شوند، و آدم‌های بزرگ درختان تناور کوهساران‌اند  
که نه تنها تندبادها را تاب می‌آورند که طوفان‌ها را مهار  
می‌کنند.

حوض‌های کوچک به ریگی موج برمی‌دارند و در  
اقیانوس‌ها اگر قلّه‌ها افکنده شوند، چندان موجی  
برنمی‌دارند.

خود را بزرگ کنیم تا در آشوب‌خیز حادثه‌ها، در  
موج‌ها و تندبادها، در بحران‌ها و مشکلات نلغزیم، راه  
گم نکنیم و شکسته نشویم.  
می‌پرسی چگونه؟ پاسخ روشن است. برای بزرگ  
شدن نیازمند چند چیز بزرگیم:

● تکیه‌گاه بزرگ. آن که استوارترین تکیه‌گاه را دارد  
از طوفان‌ها نمی‌هراسد؛ آن که در قایقی شکسته و لرزان  
به دریا زده است باید هراسناک باشد.

● عزم بزرگ و آرمان بزرگ برگزینیم. بزرگ بخواهیم،  
اما برای آرمان بزرگ، قدم‌های سنجیده و محکم برداریم  
و نگاهمان را از مقصد دور دست نگیریم.

راهرو چون سیل می‌باید که بر دریا زند  
پیش پای خویش دیدن راه ما را دور کرد  
● و سرانجام، همراهان بزرگ. همراه کوچک ما را به  
حرکت کوچک و خواسته‌ی کوچک خواهد خواند. همراهان  
ما آینده‌ی شخصیت ما هستند. خوب گفته‌اند که:

تو اول بگو با کیان زیستی  
من آن‌که بگویم که تو کیستی

**زندگی فرصت بزرگ شدن است.**

**این فرصت بزرگ را دریاب**

**خدای بزرگ یارت.**



# آسمان نزدیک است

## نیت

حقیقت نیت قصد انجام فعل، یعنی نماز، در امتثال امر خدا و جستن قرب او و امید ثواب و بیم عقاب است. پس باید در خلوص آن بکوشی که به غرض دنیوی آلوده و فاسد نشود [جامع السعاده، ج ۳]. نخستین واجب در نماز، نیت است. نیت تعیین کننده‌ی ارزش هر عمل است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «نیت خالص، فقط در قلب سلیم است.»

با نیت خالص، عبادت پذیرفته می‌شود و آدمی به قرب معبود سوق می‌یابد. نیتی که خدایی نباشد، انسان را به ورطه‌ی ریا می‌کشانند.



## آسمان نزدیک است.

می‌ایستم به قد قامت نور. عطر بهشت از سمت سجاده می‌وزد. نیازهایم را چون دانه‌های تسبیح می‌شمارم و ذکر استجابت می‌خوانم. خوب می‌دانم در سرزمین نماز، شکوفه‌زاری خواهد بود که دستان تمنایمان را لبریز می‌کند. خوب می‌دانم قاصدک‌های عشق منتظرند تا پیام دلدادگی‌ام را همه‌جا منتشر کنند.

آسمان نزدیک است. به قصد قربت آفتاب، بر سجاده می‌ایستم و نیت بندگی می‌کنم.

## امام خمینی (رحمة الله علیه)

در کتاب «آداب الصلوة» فصلی را به نیت اختصاص داده‌اند. ایشان نیت را تصمیمی می‌دانند که فرد برای انجام کاری می‌گیرد. در واقع نیت از نظر ایشان تصور و تصدیق امری است که اجرای آن لازم و سودمند است.

بر مرغزار سجاده که می‌ایستی، بادهای وسوسه‌هوایی‌ات می‌کند. می‌خواهی پر بگیری اما بال‌هایت سنگین‌اند. می‌خواهی ریه‌هایت را از عطر بهشتی بندگی پر کنی، چیزی راه گلویت را می‌بندد. ذهنت پر از تصویرهایی بی‌پنجره می‌شود.

## در کوچه‌ی آفتاب

ساز: احمدی دوستدار





عشق در  
رگ‌هایت می‌دود. بادهای  
وسوسه خاموش می‌شوند. نیت می‌کنی،  
آخرین کورسوی شیطان در کوچه‌های  
اخلاصت گم می‌شود.

نیت، آگاهی و توجه به عمل و هدف آن است. هدف  
نماز یاد خداست. پس نمازگزار با نیتی خالص، از هر چه  
جز اوست، خود را رها می‌کند و دل می‌سپرد به  
پروردگار جهانیان. نیت راه‌های تباهی را می‌بندد  
و قلب را متوجه حضور حضرتش می‌کند. در  
سایه نیت خالص کارها رنگ خدایی  
می‌گیرند.



نیت بدان معنا نیست  
که هر چه را می‌خواهی انجام دهی،  
بر زبان بیاوری. نیت از قلب و روح آدمی  
برمی‌خیزد. کمال عبادت در گرو نیت خالص است.  
نسبت نیت به اعمال، نسبت باطن به ظاهر و روح به  
بدن، و هم‌چون نسبت قلب به قالب است.

**اخلاص** گوهری کمیاب است و نیت خالص آدمی را  
به قرب معبود می‌رساند. برای جلب رضایت خدا  
باید نیت‌ها را خالص گردانید. امام اول شیعیان،  
**حضرت علی(ع)** می‌فرمایند: «عمل  
و علم و دشمنی و گرفتن و

با  
خیالی آسوده و نیتی  
آسمانی.

و خدا خواست در برهوت تنهایی باران نماز  
جوانه برویاند بر لحظه‌ها مان.  
و خدا خواست تا آبی‌ترین روزها توی تقویم‌مان قد  
بکشند به برکت نماز.  
حضرت علی (ع) فرموده‌اند: «شما را به نماز و مراقبت از  
آن سفارش می‌کنم، زیرا نماز برترین عمل و ستون و  
اساس دین است.»  
و نیز فرموده‌اند: «همانا، نماز، رحمت الهی را  
نازل می‌کند.»

نگرفتن و  
سخن و سکوت خویش را،  
تنها برای خدا خالص گردان.

باران ستاره می‌بارد  
سجاده‌ام روشن است  
آینه‌ها نیز.  
دل‌م چون گنجشکی بی‌قرار  
به آسمان فکر می‌کند.  
عطر دعا اتاق را جان می‌بخشد.  
من و سجاده و ستاره‌ها  
در کوچه‌های بندگی قدم می‌زنیم،  
با دلی روشن

## مجید قیصری در یک نگاه

**مجید قیصری**، نویسنده‌ی داستان‌هایی در زمینه‌ی جنگ است. وی که در سال ۱۳۴۵ در تهران متولد شده، اصالتاً اهل اصفهان است. فارغ‌التحصیل رشته‌ی روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی است و از اوایل دهه‌ی ۷۰ نوشتن را جدی گرفته است. کتاب‌های وی از این قرارند: «صلح»، «طعم باروت»، «نفر سوم از سمت چپ»، «سه دختر گل فروش»، «گوساله سرگردان»، «جنگی بود، جنگی نبود»، «ضیافت به صرف گلوله»، «باغ تلو»، «شماس شامی» و «دیگر اسمت را عوض نکن». جایزه‌ی کار منتقدین مطبوعات، جایزه‌ی شهید غنی‌پور و بهترین مجموعه داستان اصفهان، و جایزه‌ی قلم زرین، از جمله جوایزی هستند که به آثار او تعلق گرفته‌اند. خود او در مورد گوساله سرگردان می‌گوید: «گوساله سرگردان حاصل ترکیب یکی از داستان‌های قرآن و اتفاقات معاصر است.» خوب است گفته شود، داستان‌های کوتاه قیصری در حقیقت کوله‌بار زخم‌ها، یادها و شهود هنرمندی است که سال‌های نوجوانی خود را پشت خاکریزها و زیر آتش‌باران روزهای جنگ گذرانده است. او از خاطرات جنگ به روایتی ساده اکتفا نکرده، بلکه داستان‌های ماندگاری خلق کرده است و در آن‌ها، به روایت عواطف انسانی و موقعیت‌های مختلف در پس‌زمینه‌ای به نام جنگ پرداخته است.

لحظه‌های  
کاغذی

گفت‌وگو با مجید قیصری  
نویسنده‌ی معاصر ایرانی

# عشق عشق در جبهه

مژگان بابامرندی



## ■ عشق در جبهه چه معنایی می‌دهد؟

■ عشق در جبهه یعنی ارتباط با خدا؛ یعنی کسی آگاهانه در پروسه‌ای قرار بگیرد که فضایی معنوی است و دور از زن و فرزند. این جا با پدیده‌ای به اسم مرگ طرف هستی. ممکن است کشته شوی. فرهنگ ما برای بعد از مرگ برنامه دارد. مرگ تولد است و به معنای نیستی و فنا نیست. پس آن جا خود به خود ارتباط با خداوند بهتر و محکم‌تر می‌شود. عمیق‌تر فکر می‌کنی و نتیجه می‌گیری.

من اسم این اتفاق را عشق نمی‌گذارم. اسمش را امکان می‌گذارم؛ امکانی که باعث می‌شود، ارتباط خودم و خدای خودم را جدی‌تر بگیرم. خودم را محک بزنم. چون در بستری قرار می‌گیرم که خدا را روشن‌تر می‌بینم. مثل بیماری که به علت بیماری، ارتباطش با خدا بیشتر می‌شود. وجود بیماری باعث شناخت دیگری می‌شود. تمام دنیا نشانه است. مهم این است که با این نشانه‌ها چگونه برخورد کنیم. در زمان جنگ این نشانه‌ها را می‌بینیم،

بود که جنگ می‌توانست به این نیاز به تحرک با تفنگ و جبهه پاسخ بدهد. یعنی شرایط احساسی خاصی فراهم می‌شود که شما سعی می‌کنید از آن استفاده کنید.

## ■ برخورد جوان‌های کنونی با جنگ چیست؟

■ برخوردی ندارم که بتوانم تحلیل کنم. نسبت به شهدای جنگ و آسیب‌دیدگان به دیده‌ی احترام نگاه می‌کنم. اما نسبت به کسانی که به جنگ رفته‌اند و در حال حاضر از موقعیت سوءاستفاده می‌کنند، نگاه خوبی ندارم. اکثر فیلم‌ها و آثار، این نگاه را ارائه داده‌اند. حالا به حق است یا نه، بحث جداگانه‌ای دارد. معتقدند که همه برای خدا رفته‌اند، پس چه دلیلی دارد که بین آن‌ها و مردم تفاوتی باشد؟

## ■ وقتی با اسامی خیابان‌ها برخورد می‌کنید، چه حسی دارید؟

■ فکر می‌کنم این قدر که روی پلاک‌های خیابان‌ها آشنا دارم، توی مردم آشنا ندارم. احساس تنهایی و غربت نمی‌کنم. انگار در محله رفقای خودم هستیم.

## ■ چرا به ادبیات جنگ روی آوردید؟

■ جنگ به من روی آورد. اگر من در زمان دیگری متولد می‌شدم، اصلاً نمی‌نوشتیم. اما خوب، بالاخره در دانشگاه متوجه شدم که رمان و داستان هست. در کشور ما هم که تبلیغی نمی‌شود. الان هم این اتفاق دارد می‌افتد که ... با ادبیات آشنا شدم و دیدم تجربیاتی دارم و در نتیجه رو به داستان آوردم. در کل این طور می‌توانم بگویم که ادبیات مرا انتخاب کرد و من ادبیات را انتخاب نکردم.

## ■ چه حسی نسبت به جنگ داشتید؟ چه طور شد که به جنگ رفتید؟ چند ساله بودید؟

■ برادرم به جنگ رفته بود. فضای کشور، دوست‌های نزدیکم، همه درگیر جنگ بودند. داوطلبانه، قبل از آن که دیپلم بگیرم، از طریق بسیج آموزش و پرورش به جبهه رفتم. سال ۱۳۶۳ وارد جنگ شدم. ۱۸ ساله بودم.

دنیای نوجوانی دنیایی پرتحرک

باز می‌کنیم و در نتیجه ارتباطمان با خدا بیشتر می‌شود.

■ **عبادت در جبهه چگونه بوده است؟**

■ **زندگی در جنگ با زندگی شهری متفاوت است.** ۸ ساعت کار، ۸ ساعت استراحت و ۸ ساعت امور روزمره. تو جبهه وقتی عملیاتی نیست، وقت داری که با دیگران سر کنی یا آموزش ببینی. وقت زیادی داری، پس به خودت توجه می‌کنی. اگر زمینه داشته باشی، خود به خود عبادت شکل می‌گیرد و می‌رود

سمت این‌که: عبادت کنیم، نیمه شب نماز بخوانیم، هر شب قبل از خواب سوره‌ی واقعه را ختم کنیم، و صبح‌ها زیارت عاشورا بخوانیم. حالا اگر همه هم نمی‌خواندند، اغلب اهل این کار بودند.

■ **یادی از یکی از دوستان رزمندگان کنید.**

■ **دوست خوبی داشتیم که مفقودالثر شد.** از وقتش بسیار خوب استفاده می‌کرد. توی منطقه خیلی دنبال کتاب بود. کاملاً برای وقتش

برنامه داشت. ما فوتبال و والیبال بازی می‌کردیم، اما او نه. ظهرها قبل از خبر ساعت دو، سخنرانی خوبی از رادیو پخش می‌کرد که نمی‌دانم کدام شبکه بود. نمازش را می‌خواند و منتظر برنامه می‌شد. همه یا در حال بازی بودند یا پراکنده گوش می‌دادند. اما او زیر بلندگو می‌نشست. اسمش هم **مجتبی جواد** بود. حتی مسواک زدنش هم قشنگ بود. زندگی خیلی منظم و خوبی داشت. گاهی اوقات که به یاد او می‌افتم، به حال او حسرت می‌خورم.

حتماً شک کرده بودند به ما و به این سربازان بیل به دست و آن زنی که آن وسط راه می‌رفت برای خودش. بعدها فهمیدیم که پسر آن زن چند باری می‌آید به خوابش و می‌گوید کجا افتاده به همراه چند تا از دوستانش. آن روز و فرداش، هشت تا جنازه از زیر خاک درمی‌آوردند؛ همان جایی که زن گفته بود.

جنازه‌ها را نیاوردند تو محوطه‌ی باز مقرر. جنازه که چه بگویم، از هر کدام چند تا استخوان بیشتر نمانده بود. کنار هم، همان‌طور که چندین سال خوابیده بودند، خوابانده‌شان. توی سنگری که **صفر علی** از قبل آماده کرده بود.

از فردای آن روز، ماشین بود که می‌آمد طرف مقرر ما. چیزی که همه را به تعجب انداخته بود، این بود که تمام جنازه‌ها مربوط به لشکر

جوادالائمه‌ی مشهد بودند؛ لشکری که هیچ‌گاه در این منطقه حضور نداشته. این‌ها را چند نفری که از قدیمی‌های جنگ بودند، می‌گفتند. حالا این جنازه‌ها چه‌طور رسیده بودند این‌جا، خدا می‌داند. این برای همه سؤال بود.

گفتند شاید صفرعلی که با آن‌ها رابطه داشته، بتواند بپرسد. شاید هم بدانند. اما هر چه گشتیم، اثری از صفرعلی نبود. انگار همان شبانه رفته بود از مقرر ما. چیزی از وسایلیش را همراه خودش نبرده بود. البته چیز خاصی نبود. یک قرآن جیبی، یک جانماز سبز که بوی خوشی می‌داد، چند دست لباس زیر که واحد تدارکات لشکر داده بود، یک شال سفید مثل همان که پدرش بسته بود به سرش، یک جفت گیوه‌ی سفید که هنوز بوی نویی می‌داد و دیگر هیچ. کسی خارج شدن صفرعلی را ندیده بود. یعنی چه شده بود؟ ...

گوساله سرگردان، داستان ماه زده، صفحه‌های ۱۷ و ۱۸

گوساله سرگردان

مجید قیصری

انتشارات افق



آثار برگزیده‌ی  
مسابقه‌ی ادبی  
سی‌امین بهار  
رشته‌ی داستان کوتاه

تصویرگر: مریم طباطبایی

دفتر آبی

# فصل کهن



فاطمه احمدی (شاپور آبادی)  
اصفهان، شهرستان برخوار،  
روستای شاپورآباد  
نفر اول

«مشتی، هوا سرده ... بیا چای بخور  
گرم بشی.»

– نه ملا ... بچه‌ها منتظرن. یا علی ...  
– علی یارت ...

ملا داخل خانه شد. کلون در  
را پشت آن محکم کرد و برگشت.  
**فاطمه**، بزرگ‌ترین فرزندش که در  
آستانه‌ی ۱۵ سالگی بود، روی ایوان  
ایستاده و به دیوار تکیه داده بود. ملا  
تبسمی کرد و گفت: «برو تو بابا ...  
سرما می‌خوری.» فاطمه چشمان  
درشتش را تنگ کرد و گفت: «تو  
سرما نمی‌خوری؟»

دل ملا لرزید. چه قدر شبیه مادرش  
بود. نگاهش، گفتارش ... نگاه ملا به  
دور دست‌ها خیره ماند: «من مرد  
برفم بابا ...»

– منم دختر تو!

ملا لبخندی زد. فاطمه از پله‌ها  
پایین آمد. در برف‌ها روی ردپای ملا  
پیش آمد و پا جای پای ملا گذاشت.  
روبه‌روی پدرش ایستاد. ملا دست  
جلو برد و گونه‌اش را نوازش کرد.  
طَره‌های مشکی مویش را از روی  
پیشانی کنار زد. فاطمه دست بابا  
را گرفت و گفت: «چای رو گذاشتم.  
می‌رم به زبون بسته‌ها غذایی بدم.»

و این یعنی که ملا بیش از این  
بیرون نماند. فاطمه دست بابا را رها  
کرد و به آن سوی حیاط رفت. ملا  
بر جای ماند. به ردپای تنهای دردانه  
دخترش در برف نگریست. زمزمه  
کرد: «هیچ‌وقت تنها نمونی دخترم!»  
فاطمه حیاط را پیموده بود. از دالان

خم شد، مشت‌ی برف برداشت و به  
آن نگاه کرد. برف بهمن ماه بود و  
به گمان ملا خوش یمن ... بیماری  
در پی نداشت.

همان لحظه کسی در را کوبید.  
مرد بود، چون در با دق الباب مردانه  
کوبیده می‌شد. ملا سر بالا آورد.  
برف‌ها را ریخت. دستانش را تکاند  
و با گام‌هایی آرام به سوی در رفت.  
پشت در مکتی کرد ... کلون در را  
با فشاری، حرکت داد و کنار کشید.  
**مش رضا** بود و انگشتان دستش  
روی گل میخ در ضرب گرفته بود:  
«سلام ملا...»

– سلام مشت‌ی، خیره ...

– بچه‌ها می‌خواستند برف‌های  
پشت‌بام را پایین کنند. پارو کم  
آوردیم. گفتم اگر زحمتی نیست،  
پاروی شما را بگیریم.

ملا اندیشید: پایین کردن برف‌ها  
را فراموش کرده بودم! گفت: «نه ...  
زحمت چیه مرد؟ ... الان می‌یارم.»  
و برای آوردن پارو رفت. در آن سوی  
حیاط، آن کنج و کنار، اتاقی بود که  
بیل و پارو و از این قبیل وسایل، در  
آن جا گذاشته می‌شد. یکی از پاروها را  
برداشت و بازگشت. هنگام بازگشت،  
مراقب بود که روی رد پای قبلی خود  
پا بگذارد. چند لحظه‌ای دیگر بچه‌ها  
بیدار می‌شدند و می‌خواستند برف  
بازی کنند. آرزوی بچه‌ها این بود  
که برای برف‌بازی، برف‌ها یک‌دست  
و دست‌نخورده باشند. به در خانه  
رسید. پارو را به مش رضا داد و گفت:

**ملا** در چوبی اتاق را باز کرد. در با  
صدای قیژ قیژ دلخراشی باز شد. سر  
برگرداند که نکند بچه‌ها بیدار شده  
باشند. نه ... آن‌ها آسوده در خواب  
بودند و به گمان ملا، رؤیایی شیرین  
آن‌ها را در کام خود فرو برده بود. آه  
او در این پنج سال بدون **خاتون** چه  
کشیده بود. چه سختی‌ها را به جان  
خریده بود که طفل‌های معصوم،  
نبود مادر را کمتر احساس کنند. ولی  
مگر می‌شود جای مادر را پر کرد؟  
در یاد او، خاطره‌ی تلخ آن بیماری  
شوم که خاتونش را ربوده بود، زنده  
شد. چشمانش را روی هم فشرد تا  
آن خاطره را دور کند. اشکی کنج  
چشمش نشست.

بیرون رفت و در اتاق را با احتیاط  
بست. کت بزرگ و سیاه رنگش  
را بیشتر روی شانه کشید. کلاه  
نمدی‌اش را روی سر صاف کرد.  
گیوه‌ها را به پا کرد و چند لحظه‌ای  
روی ایوان به منظره‌ی مقابلش خیره  
ماند. دیشب برف سختی باریده  
بود. آفتاب، آرام آرام از پشت‌بام رخ  
می‌نمود. برف همه‌جا را پوشانده بود  
و رد پای ملا برای وضوی نماز صبح،  
تا لب حوض رفته بود. رد پا فقط  
رفته بود و ملا برای بازگشت، روی  
همان رد، پا گذاشته بود!

دیشب بر او چه سخت گذشته بود.  
تا صبح خواب‌های پریشان دیده بود.  
نفسش را بیرون داد. ایوان را پیمود  
و تا پله‌ها رفت. دیوار را تکیه‌گاه  
خود قرار داد و از پله‌ها پایین آمد.



طویل و باریکی که به طویل منتهی می‌شد، عبور کرد. در اندیشه‌ی بابا بود. نگران بابا بود. عاشق بابا بود. در چوبی را گشود، با دست چپ دامن پرچینش را بالا گرفت و وارد شد. دسته‌ای یونجه‌ی خشک از انبار بیرون کشید و در آخور ریخت. شیر آب را باز کرد تا حوض کوچک پر شود و دام‌ها سیراب شوند. در آغل گوسفندان را گشود و آن‌ها هیجان‌زده به بیرون دویدند. قدری با حیرت در برف قدم زدند. بره‌ها بار اولشان بود که برف می‌دیدند. بعد متوجه آخور پر علف شدند و برف را از یاد بردند. فاطمه پیش رفت. در آغل بعدی را گشود. اسب سفید ملا که با وقار کناری ایستاده بود، به سوی فاطمه آمد. فاطمه با آغوش باز او را پذیرا شد. بر یال‌های بلندش دست کشید. پیشانی ستبرش را نوازش کرد و گفت: «جانم ... هوا سرده بیرون، کمی هوا بخور و دوباره برگرد.»

و اسب مطیعانه از آغل خارج شد. فاطمه به سوی آخرین آغل رفت. در را گشود. گاو حنایی رنگ، کناری ایستاده بود و گوساله‌ای نحیف و کوچک را با زبان تمیز می‌کرد. فاطمه جیغ خفه‌ای کشید. به سوی گوساله‌ی کوچک رفت و نوازشش کرد: «چرا این قدر زود اومدی؟ الان وقتش نبود!»

جلوی گاو آب و قدری علف گذاشته شده بود. به حتم کار ملا بود. فاطمه اندکی ایستاد و از امنیت گاو و گوساله اطمینان یافت. سطل آب جلوی‌شان را دوباره پُر کرد و دسته‌ای دیگر علف آورد ...

از آغل بیرون رفت. دوباره اسب سفید را که به نظرش بی‌نظیر بود، نوازشی کرد. فراموش نکرد که شیر آب حوض کوچک را ببندد. بست و از طویل خارج شد. حیرت‌زده بود که چرا ردپای ملا

روی برف‌ها نبود. مگر او به طویل نیامده بود؟ پس چرا ردپایش فقط تا جلوی در خانه امتداد یافته بود؟ تنها به اتاق بازگشت. با احتیاط در اتاق را گشود تا مبادا برادرانش بیدار شوند و وارد شد: بابا گوساله کی اومد؟ چرا منو خبر نکردی؟ ردپات روی برف‌ها نبود؟»

ملا لبخندی زد. فاطمه‌اش صبر نداشت. هر سه سؤالش را با هم پرسیده بود و ملا به هر سه سؤال با هم پاسخ داد: «شب تازه نیمه شده بود. به دلم افتاد برم سری به اونا بزنم. خبرت نکردم، چون تنهایی از پسش بر می‌اومدم. حیف خواب ناز تو نبود؟ برف چند ساعتیه که شدید شده ... اون موقع هنوز برف مثل یه لایه پر سفید خونه رو پوشونده بود ... در رو ببند بابا ...»

فاطمه پاسخ خود را گرفته بود.





زنجیر بالای در را انداخت، ولی تا آمد زنجیر پایین را هم ببندد، باز کسی در را کوبید؛ و باز هم با دق الباب مردانه. ملاتکانی خورد. استکان چای را که تا نیمه خورده بود، سرکشید و بلند شد. فاطمه در را برای بابا گشود و ملا بیرون رفت: «اومدم ... اومدم ...»

فاطمه به سوی برادرانش رفت و اندیشید: «بابا بیدارشون کنم.» حسن ۹ ساله بود و علی ۶ ساله. فاطمه بیدارشون کرد و خبر برفی را که در انتظارش بودند، به آن‌ها داد. چارقد خود را مرتب کرد و تارهای مویش را به زیر آن هل داد. بعد چادر خود را که روی طاقچه گذاشته بود، بر سر کرد. صدای تعارفات ملا را می‌شنید. پس هر کسی بود، بالاخره داخل می‌شد. روبند سفید چادرش را بالا زد.

ملا به سوی اتاق آمد و در پی او زن و مردی می‌آمدند. مرد پسرعموی فاطمه بود و آن زن هم، همسرش. سه سالی می‌شد که ازدواج کرده بودند. به نظر فاطمه آمد که طفلی در آغوش زن است و تکان می‌خورد. مهمان‌ها با یالله وارد اتاق شدند. سلام فاطمه را پاسخ گفتند. نشستند و لحاف گرم کرسی را روی تن سرد خود کشیدند. پسرعمو شروع کرد: «اومدیم توی گوش دخترمون اذان بگی ملا. دو روزه که به دنیا آمده.»

و نوزاد را از زنش گرفت و به دست ملا داد. ملا پرسید: «خب ... اسمش رو چی می‌خواین بذارین؟»

پسر عمو نگاهی به فاطمه افکند، بعد به ملا

و گفت: «فاطمه!»

علی و حسن ریز خندیدند و بعد از اتاق بیرون دویدند. چند لحظه بعد، صدای هیاهوی آن دو خانه را پر کرده بود. ملا شروع به اذان گفتن در گوش طفل کرد و او ساکت و بی‌حرکت، تنها گوش می‌داد. فاطمه برایشان چای ریخت و کنار ملا نشست. مراسم نام‌گذاری طفل به پایان رسید. پسرعمو باقی‌مانده‌ی چای خود را سرکشید و گفت: «ملا ... برامون حدیث یوسف و زلیخا رو بگو.»

و ملا به فاطمه نگریست. فاطمه بی‌درنگ برخاست. قرآن بابا و کتاب‌هایش را آورد. کنار بابا نشست و کتاب‌ها را زمین گذاشت. ملا قرآن بی‌نظیر و قدیمی‌اش را گشود. به سقف گنبدی اتاق نگریست. قرآن را با نام حق گشود و کتاب داستان پیامبران را باز کرد. همه منتظر آغاز داستان بودند؛ حتی فاطمه که هر روز و هر شب این داستان را از زبان ملا شنیده بود. زبان ملا شیرین بود و گفتارش مسحور کننده.

ملا شروع کرد. فاطمه محو تماشای سیمای بابا بود. صدایی نمی‌شنید، مجذوب بابا بود. ملاحظه‌ی سیمای فاطمه‌اش فقط بابا نبود. تمام دنیای فاطمه در کلام بابایش خلاصه شده بود. تمام رؤیای فاطمه از شب تا صبح، اندیشه‌ی بابا بود. ملا برای فاطمه یک مرد بود، یک اسطوره، یک پناه، فاطمه خسته نمی‌شد از شنیدن صدای بابا، خسته می‌شد از لحظه‌ای بودن و ندیدن بابا! سیمای ملا در نگاه درانه دخترش، تمثیل ایمان بود، و طنین بی‌نظیر صدایش برای فاطمه، بهانه‌ی حیات!

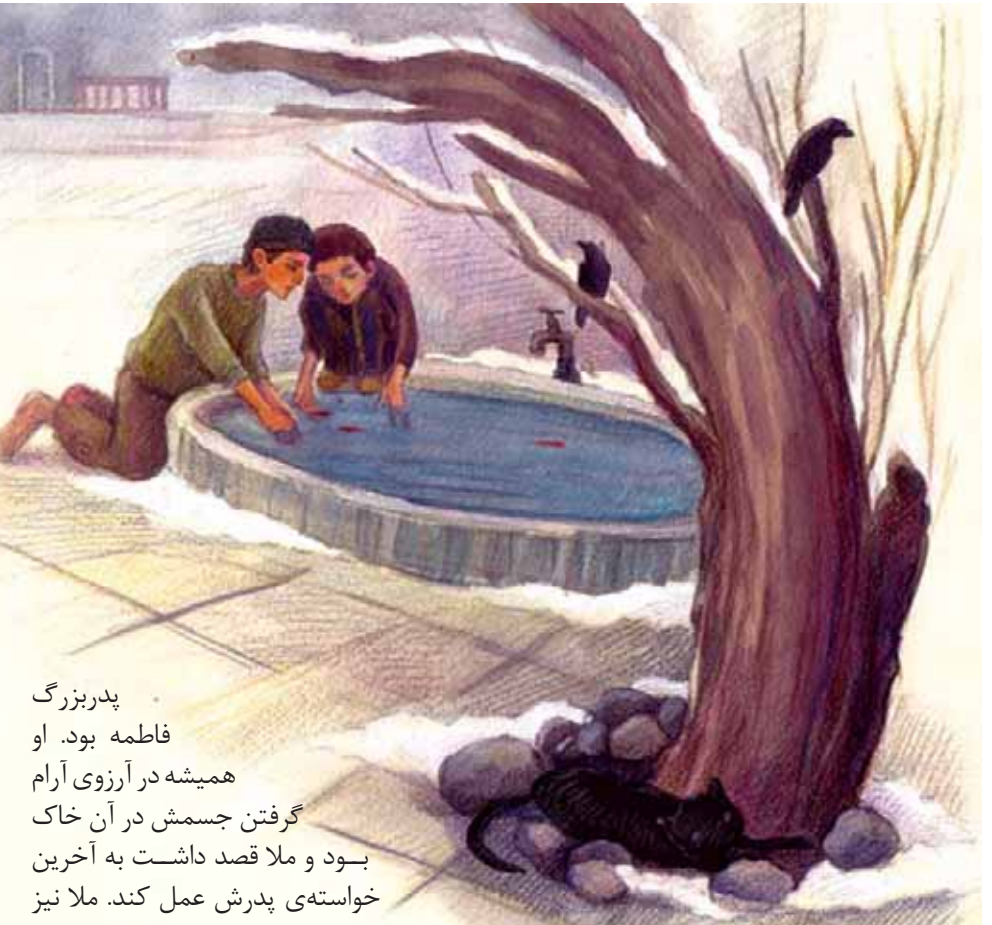
ملا بینابین گفتارش به فاطمه

نگاه می‌کرد. فاطمه نگاهش روی بابا متمرکز شده بود. ملا لبخند زد به دخترش. چهره‌ی هر دو شکفت. فاطمه دگرگون شد. برخاست. داستان هنوز ادامه داشت. فاطمه به بابا نگاه کرد و کوشید بگوید: «می‌رم لب چاه، آب بیارم.»

صدایی که از حنجره‌اش خارج شد، شبیه این جمله بود. حداقل ملا این طور دریافت و به اشاره گفت: «برو.» فاطمه از اتاق بیرون رفت. تمام تنگ‌های آب خالی شده بودند. آه این دلشوره چه بود که گریبان‌ش را گرفته بود؟! فاطمه تنگ‌های خالی را برداشت و روی ایوان گذاشت. پسرها، علی و حسن، با برف‌ها مشغول بودند. فاطمه به سوی طویله رفت و در راه اندیشید این حس چه بود؟ دلشوره بود؟ نمی‌دانست. ولی هرچه بود، دگرگون‌ش ساخته بود؛ حسی تازه بود!

فاطمه اسب را از در حیوان رو بیرون برد؛ حیوان را که نمی‌شد از وسط خانه گذراند! برگشت که تنگ‌ها را بردارد. به پسرها نوید گوساله‌ی جدید را داد و آن دو برای دیدن گوساله به آغل دویدند. سراپا شور بودند و اشتیاق. فاطمه زین اسب و تنگ به دست از خانه خارج شد. با طناب کوتاهی، تنگ‌ها را به هم وصل کرده بود. زین را روی اسب انداخت، و طناب را که تنگ‌ها از آن آویزان بودند، روی کمر اسب انداخت. پا در رکاب زد، سوار شد و آرام اسب را هی کرد.

تا سر چاه «مزرعه‌ی نو»، پیاده خسته می‌شد و این نرینه اسب ملا، او را می‌رساند. آب بهانه بود. این حس سرکش فاطمه بود که موجب می‌شد، در این صبح سرد، بدون آن که لباس



- سلام!

فاطمه سر بالا آورد. رشته‌ی افکارش به دست حیدر، پسر کدخدای ده، گسیخته شده بود. باید پاسخ او را می‌داد. روبند چادرش را روی صورت انداخت و گفت: «سلام!»

و اسب را به جلو راند. پسر کدخدا در حال بازگشتن از سر چاه بود. پس ردپایی که فاطمه زیر سم اسب ملا محوش کرده بود، ردپای رفتن او بود.

- ملا کی راهی می‌شه؟

- همون وقت که همه راهی می‌شن، دو روز دیگه.

- می‌رین آب بیارین؟ چند سگ ولگرد اطراف چاهن. مراقب باشین.

- من نمی‌ترسم! این کار هر روزمه. و هر دو دور شدند. فاطمه رو بند چادرش را دوباره کنار زد و اندیشید. هرگز حیدر را سوار بر اسب ندیده بود. او همیشه افسار اسب را می‌گرفت و در کنارش راه می‌رفت.

\*\*\*

دو ماه از رفتن کاروانیان سپری شده بود. فاطمه، علی و حسن دلتنگ و خسته بودند. روزها علی و حسن پیاده برای آوردن آب می‌رفتند. اوایل بهار بود و در زمین‌های کشاورزی خروارها کار در انتظارشان بود. عمو مسئولیت زمین‌هایشان را به عهده گرفته بود. هر روز فاطمه و برادرهایش برای کمک به سر زمین‌ها می‌رفتند. مردم تنهایشان نمی‌گذاشتند و این عالی بود!

نزدیکی‌های ظهر بود. علی و حسن در طویله مشغول غذادادن به حیوان‌ها بودند. فاطمه نگران بود. نمی‌دانست برای ظهر به برادران خسته و گرسنه‌اش چه بدهد. حیران بود که چرا مرغ‌ها آن روز تخم نگذاشته بودند. در خانه ماست

پدربزرگ

فاطمه بود. او

همیشه در آرزوی آرام

گرفتن جسمش در آن خاک

بود و ملا قصد داشت به آخرین

خواسته‌ی پدرش عمل کند. ملا نیز

به خوبی می‌دانست که دلشوره‌ی

دخترش بی‌مورد نیست. در این موقع

از سال، با سرمای زمستان ... ولی اگر

حالا نمی‌رفت، معلوم نبود دوباره کی

امکان رفتن پیدا کند.

صحرا پیش سم اسب گسترانیده

شده بود. اسب بدون آن که فاطمه

هدایتش کند، به پیش می‌رفت.

ریتم حرکتش منظم و یکنواخت بود.

فاطمه یک لحظه وسوسه شد که تا

سر چاه، اسب را چهار نعل بتازاند.

ولی تنها با پایش ضربه‌ای ملایم به

پهلوی اسب زد تا قدری سریع‌تر

حرکت کند. سردش بود. دسته‌ای از

یال‌های اسب را در دست گرفت و

دور انگشتانش پیچاند. این فقط یک

عادت بود.

سرش را بالا برد و به آسمان نگاه

کرد؛ آبی بود. خبری از ابرهایی که این

همه برف فرستاده بودند، نبود. فاطمه

به یال اسب نگرست و اندیشید که

نبود بابا چه قدر طول خواهد کشید؟

در این مدت، او و برادرانش چگونه

باید زندگی کنند؟

ضحیمی

بیوشد، روانه‌ی

صحرا شود. دلش می‌خواست

قدری تنها باشد. خانه‌ها را گذراند.

ده با خانه‌هایی بزرگ و با سقف‌هایی

گنبدی شکل، کم‌کم دور و دور و

کوچک‌تر می‌شد.

حالا زمین ابلق و همواری مقابلش

بود. می‌خواست ریتم آرام حرکت

اسب را سریع‌تر کند. آفتاب بالا آمده

بود و مقداری از برف‌ها را آب کرده

بود. جابه‌جا روی دامنه‌ی وسیع برف،

لکه‌های قهوه‌ای رنگ زمین آشکار

شده بودند. رد پای یک اسب و یک

انسان که در کنار اسب پیاده رفته

بود، روی برف‌ها بود. فاطمه اسب را

از روی همان رد پا به پیش می‌راند.

دو روز دیگر ملا راهی سفری بود و

فاطمه دلیل دلتنگی و اندوه خود را

آن می‌دانست. ملا سفر کربلا را در

پیش داشت، تا استخوان‌های پدرش

را در خاک پاک قبرستان آن‌جا، به

دست خاک بسپارد.\* این وصیت



نبود، چون این مدت بیشتر شیر و ماست گاو را فروخته بودند. فقط چند پیاز و مقداری نان خشک داشتند. نان‌هایی ضخیم که آدم از خوردنشان باز می‌ماند!

فاطمه فکری کرد. هاون را از مطبخ بیرون آورد و در حیاط گذاشت. نان‌های خشک و پیازها را هم آورد. پیازها را پوست کند، چند تکه کرد و ته هاون انداخت. بعد نان‌ها را با کمی آب از کوزه، نمودار کرد و آن‌ها را هم در هاون ریخت. سنگی کنار هاون گذاشت و روی آن نشست. دستانش را دور دسته‌ی هاون قلاب کرد و شروع به کوبیدن نان‌ها و پیازها کرد. تمام خشم و دل‌تنگی خود را از نبود ملا، در دسته‌ی هاون جمع می‌کرد و با قدرت روی نان‌ها و پیازها می‌کوبید. نمی‌دانست کی قرار است پدرش باز گردد. احساس تنهایی می‌کرد!

غذایی که آماده کرده بود، ظاهر چندان زیبایی نداشت، ولی این تنها کاری بود که می‌توانست انجام دهد. دسته‌ی هاون را بیرون آورد. آن را در سینی مسی کوچکی گذاشت که کنارش بود. بعد ظرفی را از درون سینی برداشت. با قاشق بزرگی با احتیاط، آن‌چه را کوبیده بود، از هاون جدا کرد. شده بود یک قرص بزرگ به ارتفاع چهار انگشت. جالب بود! فاطمه کوشید نان و پیازها از هم نپاشند و به همان صورت منسجم باقی بمانند و موفق شد. آن را درون ظرف قرار داد. هاون و دسته‌اش را تمیز کرد و به درون مطبخ برد.

با همان قاشق بزرگ، غذا را به سه قسمت مساوی تقسیم کرد. هر قسمت را درون کاسه‌ای گذاشت.

کاسه‌ها را درون سینی و سینی را روی ایوان قرار داد. ظرف و قاشق را لب حوض برد تا بعداً بشوید. پسرها آمدند، در سکوت و بدون هیاهو. گرسنه بودند. جلو آمدند و به سینی و سه کاسه‌ی درونش نگاه کردند. علی به چهره‌اش حالت غریبی داد و گفت: «اینا چیه؟»

و تعجب زده منتظر جواب ماند. فاطمه کوزه‌ی آب را برداشت و از آن دو خواست دست و صورتشان را بشویند. خودش نیز دستانش را شست و مشتی آب به چهره‌اش زد. هنوز پاسخ علی را نداده بود. سه نفری روی ایوان نشستند و مشغول خوردن شدند. فاطمه به چهره‌هایشان نگاه کرد. به نظر می‌رسید از آن‌چه می‌خورند، لذت می‌برند. علی می‌گفت واقعاً خوشمزه است و حسن از فاطمه می‌خواست که فردا هم همین غذا را آماده کند. لبخند رضایت روی لبان فاطمه نشست بود!

\*\*\*

صبح دل‌پذیری بود. یک ماه دیگر سپری شده بود. فاطمه از همان آغاز صبح که چشم گشوده بود، احساس نشاط خاصی می‌کرد. آسمان آبی زیباتر از همیشه بود. اوج بهار و زیبایی بود؛ اردیبهشت ماه! آن روز گنجشکان با نیرویی عظیم‌تر می‌خواندند.

فاطمه، علی و حسن روی ایوان نشسته بودند. فاطمه برایشان یکی از کتاب‌های ملا را می‌خواند. خود ملا خواندن را به فاطمه آموخته بود. حسن هم خواندن می‌دانست و علی حروف را به سختی از هم تشخیص می‌داد. آموزش او را ملا زمانی که باز می‌گشت، کامل می‌کرد.

همان لحظه در خانه به صدا درآمد. کسی که پشت در بود، ناآرام به نظر می‌رسید و لحظه‌ای از کوبیدن در باز نمی‌ماند. علی و حسن به سوی در دویدند و فاطمه به اتاق رفت تا چادرش را بر سر کند. حیدر بود. نفس‌زنان و بریده گفته بود: «کاروان ... کربلا ... آمد ...» و سریع دور شده بود. علی و حسن نیز در پی‌اش دویده بودند. فاطمه پاپوش‌هایش را پوشید و بدون آن که در خانه را ببندد، از خانه بیرون رفت. تمام ده شتابان به سوی دروازه می‌رفتند. فاطمه به دروازه رسید. بوی اسپند فضا را آکنده بود. آسمان آبی بود. غلام، یکی از اهالی ده، گوسفندی را روی زمین خوابانده بود تا لحظه‌ی ورود کاروانیان سر ببرد. همه خندان بودند.

کاروان به دروازه رسید. فاطمه در آن بین اسب ملا را دید و خود ملا که با تمام شکوهش بر آن سوار بود و با آرامش لبخند می‌زد. گوسفند را سر بردند. صدای صلوات با همه‌ها در آمیخته بود. کاروان وارد شد. خانواده‌ها به سوی مسافرانشان دویدند و فاطمه هم.

ملا از اسب پیاده شده بود و خم شده علی و حسن را در آغوش داشت. فاطمه جلو رفت. ملا کمر راست کرد و به فاطمه نگاه کرد. هر دو لبخند زدند. هر دو به آسمان نگاه کردند. آسمان آبی بود؛ بدون هیچ تکه ابر سمجی که بیهوده بکوشد، آبی یکدست و بی‌کران آسمان را انکار کند. آسمان آبی بود، خیلی آبی!

\* در دوران قدیم برای دفن جسد در جایی دیگر، خصوصاً مناطق بسیار دور، جسد را در محل خاصی نگه‌داری می‌کردند. جسد در آن محیط مخصوص پوسیده و به استخوان تبدیل می‌شد. سپس استخوان‌ها را به محل مورد نظر می‌بردند. چون حمل جسد، با امکانات محدود آن زمان، ممکن نبود و انتقال استخوان‌ها راحت‌تر بود.



موضوعی که در این شماره به آن پرداخته‌ایم، و شوخی بردار هم نیست، معضلی است که امروز و دیروز گریبان جامعه یا خیلی سر راست‌تر بگوییم، جوانان ما را گرفته است و می‌گیرد. هیچ راه‌حلی هم ندارد، جز این که جوانان با چشم دل مراقب خود باشند.

توانمندی‌های جوانان از خیلی وقت پیش، توسط بیگانگان شناسایی شده است. آن‌ها برای برنخاستن و مدعی‌نشدن جوانان، در هر روزگار متناسب با زمانه، با رنگ و لعابی گول‌زننده، آن‌ها را که باید درگیر زندگی، درس و در نهایت ساختن آینده‌ای درخشانی برای خود و جامعه باشند، درگیر مسائلی می‌کنند تا نه تنها نتوانند سربلند و افتخار آفرین باشند، بلکه تا آخر عمر که شاید خیلی کوتاه هم باشد، وبال خانواده و جامعه‌ی خود شوند. و تازه این اول راه بدبختی است!

در این شماره در گفت‌وگو با خانم دکتر آناهیتا تاشک، روان‌شناس سلامت، به موضوع اعتیاد و مصرف مواد روان‌گردان می‌پردازیم.

خود را از دست ندهند و هم به هدف شوم خود برسند. جالب است بدانید که یک مجموعه از این مواد اعتیادآور، داروهایی هستند که برای بیماری‌های خاص تجویز می‌شدند.

■ **چند مورد از این داروها و مورد مصرفشان را برایمان نام ببرید.**

■ همان‌طور که گفتیم، آن‌ها داروهایی هستند که برای بیماری‌های خاص تجویز می‌شوند. مثل «ترامادول» که یک داروی ضددرد است. یا قرص «اکس» که ابتدا برای افزایش اشتها به کار برده می‌شد، اما نوجوانان و جوانان به دلیل اثرات شادی‌آور و هیجان‌زایی این قرص، آن را مصرف می‌کردند، تا این که چند سال پیش، اثرات مرگ‌آور آن مطرح و اعلام شد.

■ **مواد روان‌گردان چیست؟**

■ همان‌طور که از نام آن‌ها مشخص است، مواد و یا داروهایی هستند که روی اعصاب اثر می‌گذارند و در فرد

■ **ابتدا تعریفی از اعتیاد و تاریخچه‌ای از مواد مخدر به خوانندگان مجله ارائه دهید.**

■ به طور کلی، عادت به هر چیزی که یک سلسله محدودیت برای فرد فراهم کند، «اعتیاد» نامیده می‌شود. البته این مطلب در مورد مواد مخدر و سوءمصرف داروها، کاربرد بیشتری دارد. در زمان‌های دور، شاید تنها ماده‌ای که به عنوان ماده‌ی مخدر در نظر گرفته می‌شد و فردی که از آن استفاده می‌کرد، معتاد نامیده می‌شد، تریاک و بعد از آن هروئین بود. در آن زمان‌ها و حتی در حال حاضر، مصرف مستقیم تریاک مشکلاتی را به وجود می‌آورد. این موضوع سودجویان را از هدفشان که آلوده کردن تعداد هرچه بیشتری از جوانان بود، دور و دورتر می‌کرد. آن‌ها برای نزدیک‌شدن به هدفشان تحقیقات زیادی به عمل آوردند و به این نتیجه رسیدند که باید به‌طور مرتب، نوع مواد و چگونگی مصرف آن را متنوع‌تر کنند، تا هم بازار

■ افزایش دمای بدن و کاهش آب بدن (در پارتی‌هایی که این دارو مصرف می‌شود، افراد مجبور به مصرف آب فراوان و مکرر هستند و این موضوع خطرات خاص خود را به دنبال دارد).



قرص‌های روان‌گردان

تغییرات عصبی و رفتاری به‌وجود می‌آورند. برای مثال، «اکستازی» یا «MDMA» یک داروی روان‌گردان است. MDMA برای اولین بار در سال ۱۹۱۲ توسط شرکتی آلمانی، به عنوان داروی اشتهازا ساخته شد. استفاده‌ی غیرقانونی از آن در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در آمریکا رایج شد. استفاده از این ماده بیشتر در اماکنی چون کلوپ‌های شبانه، میهمانی‌های آخر شب و در کنسرت‌های موزیک راک رواج دارد. در ایران با عنوان قرص شادی شناخته شده است.

به عنوان نمونه، فقط در مورد عوارض این ماده صحبت می‌کنم و بقیه‌ی داروهای مخدر با توجه به ساختارشان، اثرات مشابه و گاه شدیدتری دارند. به این نکته نیز توجه داشته باشید که داروها و مواد شیمیایی و ساخته شده در آزمایشگاه و یا حتی به صورت دست‌ساز، می‌توانند عوارض جبران‌ناپذیر و غیرقابل بازگشتی داشته باشند.

#### ■ چه عوارضی پس از مصرف اکستازی در فرد دیده می‌شود؟

- تهوع و استفراغ.
- کاهش سدیم خون در اثر مصرف زیاد مایعات.
- سردرد، سرگیجه و تشنج.
- سرکوب شدید خون‌سازی مغز استخوان.
- افت شدید خلق در روزهای پس از مصرف.
- خستگی و افسردگی شدید تا یک هفته پس از مصرف.
- احتمال اعتیاد جسمی کم، ولی احتمال اعتیاد روانی بسیار زیاد است.
- احتمال سمی شدن کبدی.
- صدمه به اعصاب مغزی.
- بزرگ شدن پستان در آقایان.
- احتباس ادراری.
- تخریب عضلات مخطط (رابدومیولیز) که در نتیجه‌ی افزایش دمای بدن رخ می‌دهد و می‌تواند به علت رسوب مواد حاصل از این تخریب در کلیه، باعث آسیب به این عضو شود.
- میزان بروز مرگ در اثر مصرف اکستازی ۲ نفر در هر ۱۱۰۰۴ مصرف‌کننده است. دختران جوان، به علت اثرات هورمون‌های جنسی زنانه، در صورت مصرف اکستازی در معرض خطر بیشتری برای ابتلا به افت سدیم خون و به دنبال آن، تشنج هستند.

#### ■ آیا عوارض شدیدتری هم دیده می‌شوند؟

بله، عوارض شدیدتری هم‌چون، حالات احساسی غلوشده، اختلال خواب، کابوس‌های شبانه و حملات ناگهانی اضطراب و «دیوانگی».

■ انقباض شدید فک و پارگی زبان در اثر فک زدن‌های طولانی.

■ عدم تمرکز، فراموشی و اختلال در یادگیری.

- کاهش اشتها.
- تغییرات بینایی.
- گشاد شدن مردمک‌ها (افراد مصرف‌کننده در محل‌های مصرف مثل پارتی‌ها، با وجود کم بودن نور، مجبور به استفاده از عینک‌های آفتابی در شب هستند که علت آن، تحریک‌پذیری نسبت به نور است).
- حرکات غیرطبیعی چشم.
- توهم بینایی.
- افزایش ضربان قلب و فشار خون.
- تغییر در نظم حفظ دمای بدن.
- فک‌زدن‌های طولانی (مصرف‌کنندگان، برای جلوگیری از حالت قفل شدن فک، مجبور به مصرف آدامس هستند. تا ساعت‌ها پس از مصرف این حالت، فک‌زدن‌های غیرطبیعی وجود دارد).
- لرزیدن، عصبی شدن، و تمایل نداشتن به استراحت.
- تمایل شدید برای مصرف مجدد این ماده پس از افت تأثیر اولیه.

■ اگر ممکن است در مورد روان‌گردان‌های جدید تحت عنوان «نخ» و «برنز» هم توضیح بدهید.

■ روان‌گردان‌های جدید خطرات جبران‌ناپذیری دارند. این دو ماده با ساختمان شیمیایی ناشناخته، به‌طور مستقیم روی مغز و اعصاب اثر می‌گذارند. از آثار آن‌ها خروج از هشیاری، اختلال در شناسایی، نزدیک دیدن بلندی‌ها و فاصله‌های دور، یعنی کوتاه دیدن ارتفاعات و





تشخیص ندادن افراد خانواده از دیگران را می‌توان نام برد. جالب است بدانید که بعضی از داروهای لاغری (بیشتر دختران مصرف می‌کنند) و حتی موادی که در بدن‌سازی (مورد توجه پسران) به‌ویژه در باشگاه‌های بدن‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرند، به صورت بسیار شدیدی، اعتیادآور هستند.

حتی ستاد مبارزه با مواد مخدر هشدار داده است که امروز موادی چون اکستازی و «LSD» را می‌توانند به ترتیب به عنوان قرص قند و تمبر، حمل و نقل کنند و بفروشند. بنابراین، شناخت هرچه بیشتر این مواد و هوشیاری نسبت به جنس و نوع آن‌ها بسیار ضروری است.

□ وقتی این عوارض مطرح می‌شوند، هر فردی وحشت می‌کند. اما تفکر نادرستی وجود دارد مبنی بر این‌که یک بار مصرف، کسی را معتاد نمی‌کند. یا این‌که من اراده دارم و هر زمان بخواهم، کنار می‌گذارم. آیا این‌گونه تفکرات درست هستند؟

■ قاطعانه بگوییم، حتی با یک بار مصرف هم فرد ممکن است به مصرف مجدد گرایش پیدا کند. موادی مانند حشیش (تحت عناوین ماری‌جوانا، سیگاری، علف، بنگ و...)، حتی با یک‌بار مصرف فرد را معتاد می‌کنند حتی می‌توانند جنون ماندگاری در فرد به‌وجود آورند. مواردی که به صورت ترکیبی تهیه شده‌اند، مانند آمپول‌های «نورجیزک» و «تمجیزک» نیز نه تنها با یک‌بار مصرف اعتیادآور هستند، بلکه فرد برای ترک نیز با شکست مواجه می‌شود و دفعات ترک زیاد خواهد بود؛ به‌طوری‌که فرد خود را درمانده می‌بیند. توجه داشته باشید، طبق نظریه‌ای، داروها و مواد اعتیادآور روی قسمتی از مغز تحت عنوان «گذرگاه پاداش ده» اثر می‌گذارند و این قسمت فرد را به ادامه‌ی مصرف ماده و یا عمل اعتیادآور تشویق می‌کند. بنابراین حتی یک‌بار مصرف هم، باعث افتادن در دام اعتیاد می‌شود. همیشه عنوان کرده‌ام، دامنه‌ی اعتیاد مانند «مثلث برمودا» است. افراد بدون این‌که حدود آن را بدانند و بدون این‌که بتوانند علامتی برای کمک بفرستند، به درون آن کشیده می‌شوند. پس بهترین راه، دوری از آن است. متأسفانه، یک سلسله گفتارهای نادرست در این مورد وجود دارند؛ از جمله: با یک‌بار مصرف اتفاقی نمی‌افتد؛ تفننی و تفریحی مصرف کردن مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ مواد باعث افزایش تمرکز می‌شوند و اضطراب‌م را کم می‌کنند؛ با مصرف کارآمدی و عزت‌نفس افزایش

می‌یابد؛ من با اراده‌ام و معتاد نمی‌شوم؛ سیگار می‌کشم، اما معتاد نیستم! برای این که مورد قبول گروه دوستانم قرار بگیرم، در جمع مصرف می‌کنم؛ اگر مصرف نکنم، آن‌ها تحقیرم می‌کنند و برچسب «بچه‌ننه، کوچولو و...» به من می‌زنند.

□ در مورد تقویت‌کنندگی مواد و داروها گفتید. آیا گرایش به سمت آن‌ها وجود دارد؟

■ جوانان، به دلیل هیجان‌طلبی و این که دورانی پر از تعارض را تجربه می‌کنند، و بیشترین زمان را با دوستانشان می‌گذرانند و می‌خواهند مورد قبول آن‌ها باشند، در معرض آسیب بیشتری هستند؛ مخصوصاً جوانان افسرده و مضطرب، افرادی که اعتماد به نفس پایینی را تجربه می‌کنند، و مشکلات خانوادگی و سابقه‌ی خانوادگی سوءمصرف مواد دارند. البته افرادی که اختلالاتی مانند اختلال شخصیت ضداجتماعی و اختلال سلوک در نوجوانی داشته‌اند نیز، با احتمال بیشتری به سمت مصرف مواد کشیده می‌شوند و به تجربه‌ی گونه‌های جدید این مواد تمایل دارند.

□ آیا می‌توان گفت که جوانان در معرض خطر بیشتری هستند و آسیب‌پذیرترند؟

■ بله. بعضی از جوانان، چون هنوز ثبات خلقی و رفتاری پیدا نکرده‌اند، دچار نوعی عدم تعادل عاطفی و هیجانی هستند، در مرحله‌ای از رشد قرار دارند که می‌خواهند هم هویت خود را پیدا کنند و هم با نشان دادن بزرگ شدن خود، به استقلال برسند، در معرض آسیب بیشتری هستند. یک نکته‌ی دیگر در مورد جوانان آن است که در این گروه، همراه با رشد جسمانی، ارگان‌های جنسی نیز فعال می‌شوند و بعضی از آن‌ها، این ادعای نادرست را باور می‌کنند که با مصرف مواد روان‌گردان و محرک، می‌توانند تجربه‌های جنسی داشته باشند. این نکته را هم فراموش نکنیم که نوجوان و جوان سرشار از انرژی و هیجان‌طلبی است و به همین خاطر، به دنبال روش‌های جدید تخلیه‌ی این هیجان خواهد بود. یکی از دلایل مصرف قرص‌های انرژی‌زا، روان‌گردان و محرک در مهمانی‌ها، همین مورد است. بسیاری از جوانان، بعد از رفع اثرات دارو، آسیب‌های جسمی و روانی جبران‌ناپذیری را تجربه می‌کنند که غیرقابل بازگشت هستند. علاوه بر این آسیب‌ها، وابستگی به مواد روی رفتار فرد، نوع ارتباطات اجتماعی، یادگیری (بنابراین موفقیت تحصیلی) و آینده‌ی فرد، اثرات منفی دارد.

دامنه‌ی اعتیاد مانند «مثلث بدون این که حدود آن را بدانند و بدون این که بتوانند علامتی برای کمک بفرستند، به درون آن کشیده می‌شوند»





## سوگاتی

با چند نفر از همکاران به یک مأموریت خارجی رفته بودیم. سفر بسیار خوب بود و به همه خوش گذشت. البته از بخت بد، من با آقای تیموری هم اتاق شدم و به همین دلیل در آن مدت، از خواب ناز محروم بودم... آقای تیموری گوش خراش‌ترین خرو پف‌ها را در بین آدم‌هایی که می‌شناسم دارد.



به هر حال سفر به پایان رسید. روز آخر، همگی مشغول جا دادن سوگاتی‌ها در چمدان‌هایمان بودیم تا برای رفتن به فرودگاه و برگشتن به وطن آماده شویم. اما آقای تیموری روی تختش خوابیده بود و مثل همیشه خروپف مفصلی راه انداخته بود. تا آن جا که خبر داشتیم، چیزی هم برای خانواده‌اش نخریده بود... بنابراین بیدارش کردم و خمیازه‌کشان گفتم: «تیموری جان، مگه به بچه‌ها زنگ نزدی ببینی سوگاتی چی دوست دارن که براشون ببری؟» گفت: «چرا بابا! زنگ زدم... کلی هم سفارش سوگاتی دادن.»

گفتم: «پس کو؟!... یک ساعت دیگه پرواز داریم.» گفت: «نم و بچه‌ها توی این مدت دارن شب‌ها راحت می‌خوابن... قرار شد به عنوان سوگاتی، من ده روز بیشتر این جا بمونم.»

## سلیقه

مردی با یک دختر تحصیل کرده‌ی بسیار با سلیقه و امروزی ازدواج کرد. خواهرش به او گفت: «داداش جان... راستش تو آداب معاشرت تعریفی نداره... بعید می‌دونم بلد باشی با یه خانم با سلیقه و حساس، درست رفتار کنی. اگه دوست داشته باشی، خودم یواش یواش یه چیزهایی درباره‌ی رموز برخورد با خانم‌های امروزی یادت می‌دم.»



– من که از خدا می‌خوام این چیزا رو یاد بگیرم خواهر جون.  
– پس گوش کن ... رمز اول: اگه زنت، یه لباس تازه خرید، یا دکور خونه رو عوض کرد، یا بهت هدیه داد، یا برات مربا پخت، باید این جمله رو بگی: به به! این کاملاً منطبق با سلیقه‌ی منه!  
شب فرا رسید و مرد به خانه رفت. خانم محترم برای همسرش کیک زرد آلو پخته بود. مرد مقداری از کیک خورد و گفت: «به به عزیزم!... این کیک کاملاً منطبق با سلیقه‌ی منه.»

– از چه لحاظ؟  
– از لحاظ اندازه... من دوست دارم کیک زیاد باشه تا چند تیکه‌ش برای فردا بمونه.



## ظاهر سازی

اتوبوسی جلو یک رستوران جاده‌ای نگه داشت تا مسافران برای ناهار پیاده شوند. مسافران گرسنه به سرعت دور میزها نشستند و مشغول دادن سفارش به گارسون‌ها شدند. چیزی از شروع خوردن غذا نگذشته بود که:



– آقا این لیوان چربه... قبل از من چند نفر توش نوشابه خوردن؟ چنگال من تمیز نیست. یه نفر ریشش رو توی ظرف ماست من کوتاه کرده!

کم کم سر و صدای مسافران بالا گرفت. آقایی از جا بلند شد و گفت: «هم‌سفران عزیز، بنده کارشناس رسمی اداره‌ی بهداشت هستم. اجازه بدین سری به آشپزخانه بزنم تا شما بتونین با خیال راحت غذاتون رو میل کنین.»

کارشناس بهداشت رفت و چند دقیقه‌ی بعد به سالن برگشت.

– دوستان گرامی، گول قاشق و چنگال کثیف، لیوان‌های چرب و موهای توی برنج رو نخورین. این‌ها فقط برای حفظ ظاهره... به عرض شریفتون می‌رسونم که غذای این رستوران با گوشت الاغ طبخ می‌شه.»

## غیر مستقیم!

آقا فریدون مکانیک ماشین‌های سنگین از قبیل تریلی و کامیون بود. او و همسرش به تازگی صاحب فرزند شده بودند. آقا فریدون به ثریا خانم قول داده بود، در همه‌ی کارها کمکش کند. بنابراین هر وقت مهمان داشتند و ثریا خانم توی آشپزخانه مشغول کار بود، آقا فریدون تند تند می‌رفت و پوشک بچه را باز می‌کرد تا اگر کار خرابی کرده باشد، مادرش بیاید و پوشک را عوض کند. فقط اشکال کار این بود که فریدون خان از توی اتاق بچه فریاد می‌زد و مثلاً می‌گفت:

«خانوم... بچه سیل راه انداخته!»

ثریا خانم چندبار از همسر مهربانش خواهش کرده بود که در حضور مهمان‌ها این موضوع را به صورت غیر مستقیم بگوید. بالاخره بعد از بحث‌های فراوان، آقا فریدون قبول کرد که سعی کند از آن به بعد کمی در لفافه حرف بزند.

یک شب که جماعتی از اقوام دور و نزدیک، مهمان آن‌ها بودند، ناگهان صدای گریه بلند شد. آقا فریدون فوراً به اتاق بچه رفت و پوشکش را باز کرد. با دیدن صحنه‌ای که پیش رویش بود، بینی‌اش را گرفت.

ثریا خانم از توی آشپزخانه گفت: «بچه در چه حاله؟»

آقا فریدون گفت: «چی بگم خانوم؟ ... موتور پیاده کرده.»



# پرنده‌ی بی‌قرار غزل

زندگی و شعر حسین منزوی

محمدحسن حسینی

## نگاهی به شعر

منزوی را پرنده‌ی بی‌قرار غزل نامیده‌اند. او غزل را به شیوه‌ای شبیه شعر نو می‌سرود. راز امروزی بودن غزل‌های او نظم فاخر، زبان و بیان ویژه، صور خیال، نگاه متفاوت و مضامین معاصر اوست. آشنایی و انس منزوی با موسیقی، به روانی و موسیقایی بودن کلامش کمک زیادی کرده است. غزل‌های پرفروغ منزوی، هنرنمایی‌های گاه موفق این شاعر معاصر در قالب‌های نیمایی و سپید را کمرنگ کرده است.

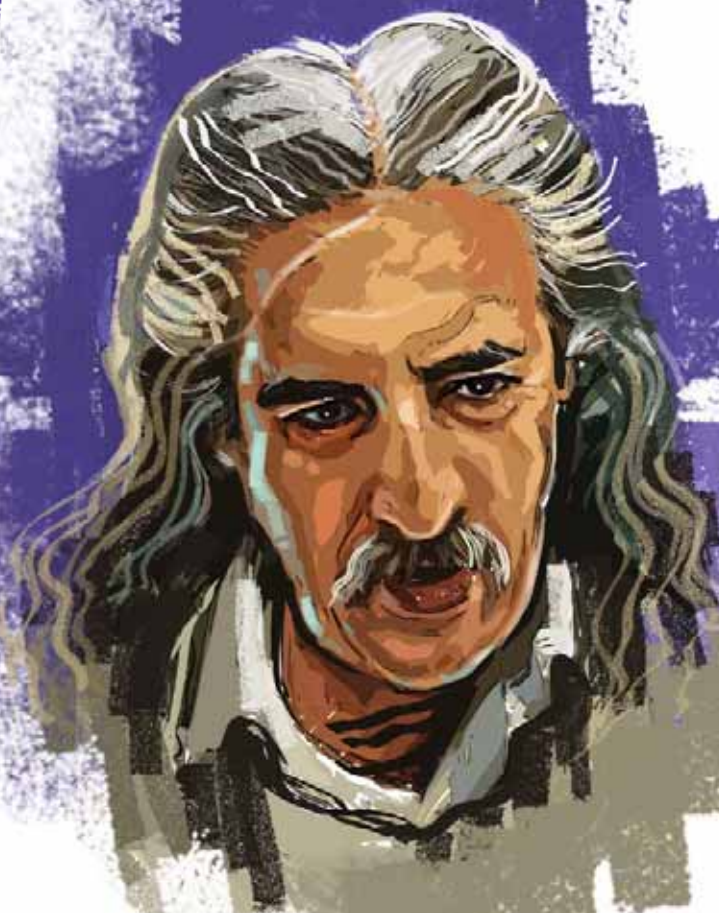
به اعتقاد منتقدان، غزل منزوی اگرچه همواره از حیث ذهن، زبان و گرایش‌های فکری با نوسان روبه‌رو بود، اما تأثیر بسیاری بر شاعران پس از خود گذاشت و به نوعی فضای تازه‌ای در غزل معاصر ایجاد کرد و جسارتی به غزل‌سرایان جوان‌تر داد. روزگار جوانی منزوی روزگار رویکرد به مسائل اجتماعی و سیاسی بود و او به همراه افرادی مثل **محمدعلی بهمنی**، نقش مهمی در احیای قالب مهجور غزل داشت. منزوی غزل‌سرای عشق است. برخی منتقدان غزل او را ترکیبی از زیبایی‌شناسی سینمایی و تمهیدات شاعرانه‌ی **حافظ** دانسته‌اند.

## زندگی

**حسین منزوی** در نخستین روز پاییز ۱۳۲۵ در زنجان متولد شد و تحت تربیت مادری دانا و ادیب و پدری شاعر قرار گرفت. اگرچه بخشی از جوانی پرشور او به تجربه‌های ناتمامی چون تحصیل ادبیات در دانشگاه تهران و بعدها جامعه‌شناسی گذشت، اما چاپ اولین دفتر شعرش - حنجره‌ی زخمی تغزل - در ۲۵ سالگی جامعه‌ی ادبی را شگفت‌زده کرد. این مجموعه جایزه‌ی معتبر ادبی آن سال را برایش به ارمغان آورد. منزوی سپس وارد رادیو و تلویزیون ملی ایران شد و در گروه ادب امروز شروع به فعالیت کرد. او چندی مسئول صفحه‌ی شعر مجله‌ی ادبی «رودکی» بود و در سال نخست انتشار مجله‌ی «سروش» نیز با این مجله همکاری داشت. او در سال‌های پایانی عمر به زادگاه خود بازگشت و سرانجام روح ناآرامش ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ در اثر یک بیماری سخت ریوی به ابدیت پیوست. عده‌ای منزوی را پدر غزل معاصر می‌دانند.

## آثار

حنجره‌ی زخمی تغزل، با عشق در حوالی فاجعه، از شوکران و شکر، با سیاوش از آتش، از کهربا و کافور، هم‌چنان از عشق، به همین سادگی، از ترمه و غزل، از خاموشی و فراموشی، با عشق تاب می‌آورم، گزیده‌ی ادبیات معاصر (نیستان)، مجموعه اشعار (نگاه)، دیدار در متن یک شعر (نگاهی به سی‌وشش شعر از شاعران معاصر)، آتش در نيزار (همکار ترجمه)، مه در محاق (همکار ترجمه)، فانوس‌های آفتابی (در مدح ائمه)، تیغ زنگ‌زده (هجده افسانه از آذربایجان با همکاری مهدی خطیبی)، ترجمه‌ی منظوم حیدربابای شهریار، این ترک پارسی‌گوی (بررسی شعر شهریار)، این کاغذین جامه (مجموعه برگزیده اشعار کلاسیک) و...



نقاش: سید محمد حسینی

### گزیده‌ی اشعار

آن نه عشق است که بتوان بر غم خوارش برد  
یا توان طبل زنان بر سر بازارش برد  
عشق می‌خواهم از آن سان که رهایی باشد  
هم از آن عشق که منصور، سر دارش برد  
عاشقی باش که گویند به دریا زد و رفت  
نه که گویند خسی بود که جوبارش برد  
دلت ایثار کن آن سان که حقی با حق دار  
نه که کالاش کنی، گویی طرارش برد  
شوکتی بود در این شیوه‌ی شیرین روزی  
عشق بازاری ما رونق بازارش برد

\*\*\*

مثل سیب قصه‌ها

عشق را

از میان دونیمه می‌کنم

نیمه‌ای از آن برای تو

نیمه‌ای دگر برای من

بعد...

نیمه‌ها هم از میان دو پاره می‌شوند

پاره‌ای از آن برای روح

پاره‌ی دگر برای تن

عشق یعنی قلم از تیشه و دفتر از سنگ  
که به عمری نتوان دست در آثارش برد

\*\*\*



## گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

## استدلال تمثیلی

در زندگی روزمره، برای بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها یا نتیجه‌گیری‌ها، از یک ضرب‌المثل یا یک بیت شعر که مشابهتی با رویداد پیش آمده دارد، استفاده می‌کنیم، برای مثال، اگر بخواهیم کسی را به صبر و حوصله تشویق کنیم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم: «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی!» اگر دیگران شرایط به‌خصوص فردی را درک نکرده و نتیجه‌ی نادرستی از عملکرد او گرفته باشند، می‌توان به آن‌ها گفت:

«هرکسی از ظنّ خود شد یار من!»

از درون من نجست اسرار من»

و وقتی درس‌آمار را مطالعه می‌کنیم، برای تفهیم این موضوع که یک نمونه همه‌ی خاصیت‌های جامعه‌ی آماری را دارد، از ضرب‌المثل «مشت نمونه‌ی خروار است»، پس نمونه بیانگر جامعه است، بهره می‌گیریم.

در همه‌ی مثال‌های بالا، بین رویداد پیش آمده و یک ضرب‌المثل یا یک بیت شعر، نوعی مشابهت وجود دارد که از طریق مقایسه‌ی آن‌ها حاصل شده است. استدلال «تمثیلی» یا «مقایسه‌ای» (قیاس) در حقیقت یافتن نوعی مشابهت بین دو چیز است. به عبارت دیگر، اساس استدلال تمثیلی، یافتن نوعی مشابهت است.

گاهی ذهن انسان در استدلال خود، حکمی را که درباره‌ی امری برقرار است، به رویداد دیگری که به نوعی با آن امر مشابهت دارد، تسری می‌دهد. در این صورت می‌گوییم که ذهن به استدلال تمثیلی پرداخته است. به تعبیر دیگر در تمثیل، ذهن حکمی را درباره‌ی امری جزئی درست می‌داند. سپس ملاحظه می‌کند که رویداد دیگری با آن به نوعی مشابه است. (این تشابه از طریق مقایسه‌ی آن امر با آن رویداد مشاهده می‌شود). پس حکم آن امر را به این رویداد سرایت می‌دهد. در نتیجه، کار ذهن در استدلال تمثیلی از جزئی به جزئی است؛ یعنی نتیجه‌ی یک امر را به یک رویداد تعمیم می‌دهیم. در گفت‌وگو، آثار ادبی و عالم فقه، غالباً به جای لفظ تمثیل، از کلمه‌ی «قیاس» استفاده می‌کنند.

چنان‌چه در عبارت «قیاس به نفس»، قیاس به معنی تمثیل یا مقایسه است.

## استدلال تمثیلی و ادبیات

«مَثَل» به معنی کنار هم قرار دادن مطالب و رویدادهای مشابه به منظور مقایسه است و مراد از استدلال تمثیلی در ادبیات، تشبیه، داستان تمثیلی و ضرب‌المثل است. در این‌جا به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

## حکایت طوطی و بقال از مثنوی مولانا

بقالی در دکان خود، طوطی زیبا و خوش‌آوایی داشت. طوطی علاوه بر این که از دکان نگهبانی می‌کرد، با شیرین سخنی مشتریان را به دکان جلب می‌کرد و بازار بقال را گرم نگاه می‌داشت. روزی بقال به خانه رفته بود و از قضا گربه‌ای در دکان او، موشی را دنبال می‌کرد. طوطی هراسان و ترسان شد و برای حفظ خود از گزند گربه، به این سو آن سو می‌پرید که بال و پرش به شیشه‌های پر از روغن بادام خورد و شیشه‌ها فرو افتادند و روغن آن‌ها بر زمین ریخت.

وقتی بقال به دکان آمد و آن منظره را دید، از روی خشم طوطی را گرفت و آن قدر بر سرطوطی زد که پره‌های سر طوطی ریخت و کم‌کم طاس شد.

از آن پس طوطی خاموش شد و بغض گلویش را گرفت. از آن پس هم دیگر سخن نگفت. روزها گذشت و هم‌چنان فضای دکان پر از اندوه بود. روزی مردی که اتفاقاً سرش طاس بود، از آن‌جا می‌گذشت.

چشم طوطی به سر طاس مرد افتاد، ناگهان به‌صدا در آمد و گفت: «مگر تو نیز مانند من روغن ریخته‌ای که صاحب بر سرت زده و کچل شده‌ای؟!»

طوطی اندر گفت آمد در زبان بانگ بر درویش زد که هی، فلان

هم‌چنین، برای توصیف جهنم در سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۴۲ تا ۴۷ می‌فرماید: «در [میان] باد گرم و آب داغ، و سایه‌ای از دود تار، نه خنک و نه خوش، اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند، و بر گناه بزرگ پافشاری می‌کردند و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم، واقعاً [باز] زنده می‌گردیم؟»

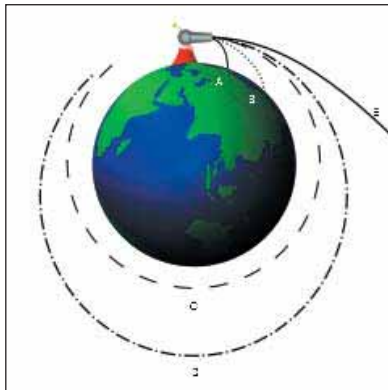
**استدلال تمثیلی و رابطه‌ی علت و معلولی**  
در بحث خداشناسی، برای اثبات وجود خدا از رابطه‌ی علت و معلولی استفاده می‌شود. می‌گویند وقتی به اجزای ساعت می‌نگریم، ملاحظه می‌کنیم که با چه دقت و ظرافتی ساخته شده‌اند و کار می‌کنند. پس مشابه با آن، این جهان هستی با این عظمت، حتماً خالق یکتایی دارد. در این‌جا از طریق مقایسه در نظم و دقت جهان هستی و کار ساعت، با استفاده از استدلال تمثیلی، وجود خدا را اثبات می‌کنند.

**استدلال تمثیلی و ریاضیات**  
به چند نمونه از به‌کارگیری استدلال تمثیلی در ریاضیات توجه کنید:  
۱. وقتی از شما می‌خواهیم که عدد مناسب را در جای خالی تناسب  $\frac{9}{\square} = \frac{3}{4}$  قرار دهید، مبنای استدلال این است که چون صورت کسر سه‌برابر شده است، پس مخرج هم در مقایسه با صورت، به‌طور مشابه باید سه‌برابر شود تا تناسب برقرار باشد. در نتیجه، در جای خالی عدد  $3 \times 3 = 9$  را قرار می‌دهیم.  
۲. برای محاسبه حاصل، عبارت‌های جبری به کمک اتحادها و برای اثبات برابری‌های مثلثاتی به کمک اتحادهای مثلثاتی، از استدلال تمثیلی استفاده می‌کنیم.

از چه کل با کلان آمیختی  
تو مگر از شیشه روغن ریختی  
طوطی چون از عقل و درایت بهره‌ی کافی نبرده  
است، چنین قیاس یا استدلال تمثیلی را بر زبان آورده است.  
کار پاکان را قیاس از خود مگیر  
گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر  
تا این که مولانا می‌گوید:  
آن یکی شیر است اندر بادیه  
و آن یکی شیر است اندر بادیه  
آن یکی شیر است که آدم می‌خورد  
و آن یکی شیر است که آدم می‌درد

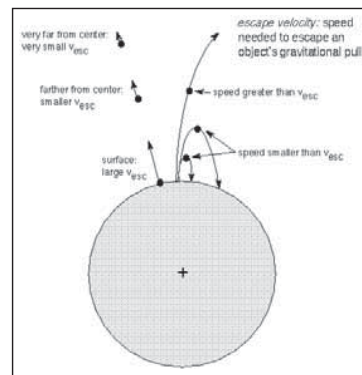
**تربیت دینی و استدلال تمثیلی**  
خداوند بزرگ در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی زمر می‌فرماید: «و در این قرآن از هرگونه مثلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پند گیرند.»  
خداوند کریم برای این‌که بشر درک کامل‌تری از بهشت، جهنم و قیامت داشته باشد، در قرآن کریم از استدلال تمثیلی استفاده کرده است؛ هرچند این توصیفات نشانه‌ای از آن واقعیت اصلی هستند و انسان از رسیدن به گنه آن صفت عالی عاجز است، برای توصیف بهشت، خداوند در سوره‌ی محمد آیه‌ی ۱۵ چنین می‌فرماید:  
«توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است که در آن نه‌رهایی از آب صاف و خالص است که بدبو نشده. و نه‌رهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نه‌رهایی از شراب (طهور) که مایه‌ی لذت نوشندگان است، و نه‌رهایی از غسل مصفی، و برای آن‌ها در آن از اتمام انواع میوه‌ها وجود دارد (و از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان. آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخ‌اند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که امعای آن‌ها را از هم متلاشی می‌کند؟!»

# سرعت فرار



پرتاب گلوله از فراز کوه

اگر گلوله‌ای را با سرعتی به سمت بالا پرتاب کنیم، پس از مدتی به سوی شما برمی‌گردد. اگر گلوله را با سرعت بیشتری پرتاب کنیم، تا ارتفاع بیشتری بالا می‌رود و مدت زمان پرواز هم طولانی‌تر می‌شود.



پرتاب گلوله به سمت بالا با سرعت بیش‌تر تا ارتفاع بیش‌تر  
شاخص در حال پرتاب گلوله به سمت بالا

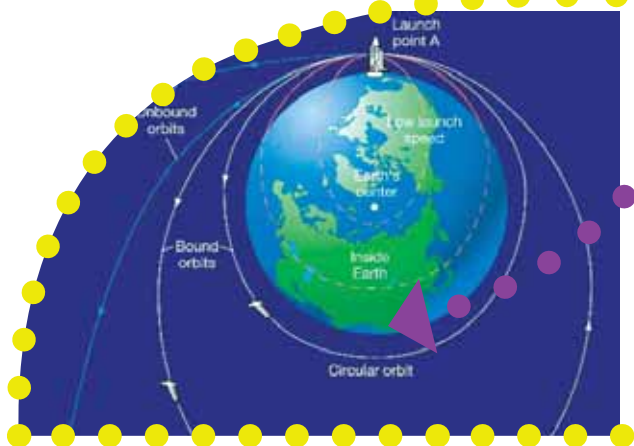
حداقل سرعت لازم برای گریز از قوه‌ی جاذبه‌ی زمین «سرعت فرار» نام دارد. این سرعت را با  $V_e$  نمایش می‌دهیم. به شکل زیر توجه کنید. در فاصله‌ی  $r$  از مرکز کره‌ی زمین، گلوله با سرعت  $V_e$  پرتاب می‌شود. حداقل مقدار  $V_e$  برای گریز از قوه‌ی جاذبه‌ی زمین مقداری است که انرژی جنبشی و انرژی پتانسیل نهایی گلوله صفر شود.



آیا می‌توان گلوله را با سرعتی پرتاب کرد که دیگر به زمین برنگردد؟!

اگر گلوله‌ای را از فراز کوهی پرتاب کنید، در فاصله‌ای در پای کوه به زمین می‌خورد. اگر سرعت پرتاب را افزایش دهید، فاصله‌ی برخورد به زمین دورتر می‌شود. تصور کنید گلوله را با سرعت خیلی زیادی پرتاب کنیم. در این حالت گلوله زمین را دور می‌زند. آیا می‌توان گلوله‌ای را با سرعتی پرتاب کرد که از قوه‌ی گرانش زمین فرار کند؟





$$(k + u)_i = (k + u)_f$$

$$\frac{1}{2} m v_e^2 + \left( -\frac{G M_e m}{r} \right) = 0 + 0$$

در این رابطه،  $M_e$  جرم زمین و  $m$  جرم گلوله‌ی پرتابی است، از رابطه‌ی بالا داریم:

$$v_e = \sqrt{\frac{2 G M_e}{r}}$$

اگر گلوله از روی سطح زمین پرتاب شود:  $r = R_e$ ، یعنی مساوی شعاع کره‌ی زمین است. در این صورت برای سرعت فرار داریم:

$$v_e = \sqrt{\frac{2 G M_e}{R_e}}$$

در این رابطه  $R_e \approx 6400 \text{ km}$  و  $G = 6.67 \times 10^{-11} \frac{\text{Nm}^2}{\text{kg}^2}$  (ثابت جهانی گرانش) با قرار دادن این مقادیر در رابطه، سرعت فرار در سطح کره‌ی زمین عبارت است از:

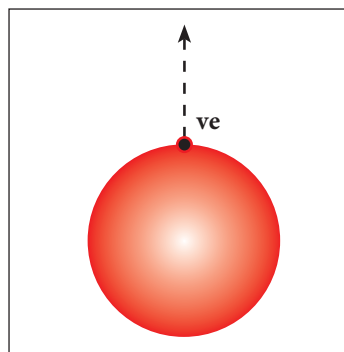
$$v_e = 11.2 \text{ km/s}$$

منظومه‌ی شمسی، به شعاع کره و چگالی کره بستگی دارد. برای کره‌ای به شعاع  $r$  و چگالی  $\rho$ ، سرعت فرار جسم از رابطه‌ی زیر حاصل می‌شود:

$$v_e \approx 2 / 364 \times 10^{-6} r \sqrt{\rho}$$

در جدول زیر سرعت فرار گلوله از سطح اجرام گوناگون مثل کرات منظومه‌ی شمسی، خورشید تا سیاهچاله‌ها درج شده است.

Location	with respect to	$v_e^{[1]}$	Location	with respect to	$v_e^{[1]}$
on the Sun,	the Sun's gravity:	617.5 km/s	at Mercury,	the Sun's gravity:	67.7 km/s
on Mercury,	Mercury's gravity:	4.3 km/s	at Venus,	the Sun's gravity:	49.5 km/s
on Venus,	Venus' gravity:	10.3 km/s	at the Earth/Moon,	the Sun's gravity:	42.1 km/s
on Earth,	the Earth's gravity:	11.2 km/s	at the Moon,	the Earth's gravity:	1.4 km/s
on the Moon,	the Moon's gravity:	2.4 km/s	at Mars,	the Sun's gravity:	34.1 km/s
on Mars,	Mars' gravity:	5.0 km/s	at Jupiter,	the Sun's gravity:	18.5 km/s
on Jupiter,	Jupiter's gravity:	59.5 km/s	at Saturn,	the Sun's gravity:	13.6 km/s
on Saturn,	Saturn's gravity:	35.6 km/s	at Uranus,	the Sun's gravity:	9.6 km/s
on Uranus,	Uranus' gravity:	21.2 km/s	at Neptune,	the Sun's gravity:	7.7 km/s
on Neptune,	Neptune's gravity:	23.6 km/s			
in the solar system,	the Milky Way's gravity:	$\sim 1,000 \text{ km/s}$			
on the event horizon,	the black hole's gravity:	superluminal			



دقت کنید سرعت فرار گلوله از قوه‌ی جاذبه زمین برای گلوله‌ای که از سطح زمین به بالا پرتاب می‌شود، در حدود «۱۱/۲ کیلومتر بر ثانیه» است. این سرعت ۳۴ برابر سرعت صوت در دمای معمولی هواست. اگر گلوله را از فراز ارتفاع ۹۰۰۰ کیلومتر به بالا پرتاب کنیم، سرعت فرار به  $7/1 \text{ km/s}$  کاهش می‌یابد.

سرعت فرار بر سطح هر جرم با تقارن کروی مثل سیارات

# فیلم برداری

## تاریخچه

نخستین تلاش برای فیلم برداری، در ساخت اولین فیلم جهان یعنی «صحنه‌ی باغ رانده‌ی» صورت گرفت که توسط مخترع فرانسوی، **لویی لوپرنس** در ۱۴ اکتبر ۱۸۸۸ انجام شد. این رویداد مهم هفت سال پیش از نمایش نخستین فیلم برداران **لومیر** اتفاق افتاد. اگرچه نخستین کوشش‌ها برای تاباندن نور بر عناصر حساس به نور مربوط به اواخر قرن هفدهم است، اما تصویر متحرک شکل جدیدی از عکاسی بود و اصول زیبایی‌شناختی نوینی را می‌طلبید. در ابتدای پیدایش تصاویر متحرک، فیلم بردار و کارگردان معمولاً یک نفر بودند. اما با تکامل این شکل هنری و فناوری آن، به تدریج نقش کارگردان و فیلم بردار از هم جدا شد.

فیلم برداری و فیلم بردار نقش مهمی در به تصویر کشیدن افکار و احساسات مورد نظر کارگردان دارد. فیلم برداری در یک تعریف کلی و ساده عبارت است از: نورپردازی، انتخاب زوایا و صحنه‌های مناسب، و گرفتن تصاویر متحرک برای سینما. هنگامی که فیلم برداری برای تلویزیون یا با استفاده از دوربین‌های ویدیویی صورت می‌گیرد، در زبان فارسی اصطلاحاً به آن «تصویر برداری» می‌گویند. اگرچه فیلم برداری اساساً رابطه‌ی نزدیکی با عکاسی دارد، اما زیرمجموعه‌ی عکاسی نیست، بلکه عکاسی فن یا مهارتی است که فیلم برداری از آن همانند فنون دیگر استفاده می‌کند تا اثری منسجم و قابل درک ایجاد کند.

## فیلم خام

فیلم برداری با حلقه‌های فیلم یا حسگرهای دیجیتالی تصویری آغاز می‌شود. پیشرفت‌هایی که در سال‌های اخیر در صنعت تولید فیلم خام صورت گرفته، سبب شده است طیف وسیعی از انواع فیلم در اختیار فیلم برداران قرار گیرد. انتخاب نوع فیلم، نخستین تصمیمی است که هر فیلم بردار باید بگیرد. به غیر از انتخاب اندازه‌ی فیلم - اعم از ۸ میلی متری (غیر حرفه‌ای)، ۱۶ میلی متری (نیمه حرفه‌ای)، ۳۵ میلی متری (حرفه‌ای) و ۶۵ میلی متری (مختص فیلم برداری از صحنه‌های عظیم و باشکوه و رویدادهای خاص) - فیلم بردار باید از نظر حساسیت به نور و رنگ نیز، فیلم مورد نظر و مناسب کار خود را انتخاب کند. هرچه اندازه‌ی فیلم بزرگ‌تر باشد، به طور کلی وضوح و کیفیت تصویر بالاتر است.



## ابزار، مواد و مفاهیم فیلم‌برداری

در فیلم‌برداری از مواد و ابزار متعدد و گوناگونی استفاده می‌شود که اهم آن‌ها عبارت‌اند از:

### لابراتوار

لابراتوار محلی است که در آن، فیلم گرفته شده، طی مراحل خاص و پیچیده‌ی شیمیایی، ظاهر می‌شود؛ درست همانند وقتی که پس از عکاسی، حلقه‌ی فیلم را از دوربین بیرون می‌آوریم و آن را به عکاسی می‌دهیم تا ظاهر و سپس چاپ کند. فیلم‌های ویدیویی و دیجیتالی به این مرحله نیازی ندارند.

### فیلترها (صافی‌ها)

فیلترها، ورقه‌های نازکی از طلق رنگی هستند که معمولاً جلوی دوربین فیلم‌برداری قرار می‌گیرند تا رنگ نوری را که به فیلم می‌رسد، تغییر دهند. مثلاً در فیلم سیاه و سفید، با قرار دادن فیلتر زرد جلوی دوربین، آسمان آبی تیره‌تر و ابرهای سفید، مشخص‌تر می‌شوند. در فیلم رنگی، فیلتر برای آن به کار می‌رود که نوع نور با حساسیت فیلم رنگی تطبیق داده شود. مثل موقعی که فیلم رنگی مخصوص فیلم‌برداری در محیط داخلی را برای فیلم‌برداری از صحنه‌های خارجی و در نور بیرون به کار می‌برند. گاهی فیلترهای رنگی را برای دادن حالت اغراق‌آمیز و یا ایجاد احساسی خاص در صحنه، جلوی منبع نور قرار می‌دهند.

### لنزها (عدسی‌ها)

دوربین همانند چشم انسان عمل

می‌کند. اما برخلاف چشم انسان که قابل تغییر نیست، فیلم‌بردار می‌تواند عدسی‌های متفاوتی را برای مقاصد متفاوت انتخاب کند. عدسی‌انواعی دارد که مشهورترین آن‌ها عبارت‌اند از: «عدسی تله‌فتو» که برای فیلم‌برداری از راه دور کاربرد دارد؛ «عدسی زوم» که به فیلم‌بردار امکان می‌دهد، در حین کار و بدون حرکت دادن دوربین، موضوع فیلم‌برداری را جلو بیاورد و یا عقب ببرد؛ «عدسی واید‌انگل» که دارای زاویه‌ی دید باز و وسیعی است و هنگامی به کار می‌رود که جا برای عقب بردن دوربین و گنجاندن حوزه‌ی وسیعی در تصویر نیست. این عدسی هم‌چنین در مواردی به کار می‌رود که هدف ایجاد حالاتی خاص در چهره‌ی بازیگر باشد.

### عمق صحنه و وضوح تصویر

عمق صحنه قسمتی از حوزه‌ی دید عدسی دوربین است که در آن جسم یا اجسام دارای وضوح هستند و جزئیات خطوطشان به‌روشنی دیده می‌شوند.

### نورپردازی

در یک تعریف ساده، روشن کردن صحنه برای فیلم‌برداری را «نورپردازی» می‌گویند. اما هنر نورپردازی بسیار فراتر از یک نوردهی ساده است. نورپردازی به‌طور قابل ملاحظه‌ای به واکنش‌های عاطفی بیننده هنگام تماشای فیلم کمک می‌کند. کنترل کیفیت نور، رنگ، جهت و شدت آن از عوامل مهم در

هنر و علم فیلم‌برداری است.

### حرکت دوربین

یکی از وجوه فیلم‌برداری که آن را از عکاسی به‌شدت متمایز می‌کند، قابلیت حرکت دوربین فیلم‌برداری است که زوایای دید متفاوتی در طول فیلم‌برداری به بیننده می‌دهد. این حرکت نقش مهمی در بیان حسی تصاویر فیلم و ایجاد واکنش‌های عاطفی تماشاگر نسبت به تصاویر روی پرده، ایفا می‌کند. مهم‌ترین این حرکت‌ها عبارت‌اند از:

«پَن» یا حرکت افقی دوربین روی محور ثابت.

«تیلِت» یا حرکت عمودی دوربین روی محور ثابت.

«دالی» (ارابه) که در آن دوربین روی سکویی چرخ‌دار قرار می‌گیرد. ارابه گاهی روی ریل و گاهی با چرخ‌های لاستیکی روی سطوح صاف حرکت داده می‌شود.

«کَرین» (جرثقیل) نیز به حرکتی گفته می‌شود که در آن به‌وسیله‌ی یک جرثقیل، دوربین از زمین بلند می‌شود و از ارتفاع‌های متفاوت فیلم‌برداری صورت می‌گیرد. گاهی نیز فیلم‌بردار دوربین را روی دست یا شانه‌ی خود حمل می‌کند.

#### منابع

۱. امید، جمال. فرهنگ سینمای ایران. نگاه. تهران. ۱۳۷۷.
۲. خرسند، بیژن. دایره‌المعارف سینمایی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۳.
۳. دواپی، پرویز. فرهنگ واژه‌های سینمایی. سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد. تهران. ۱۳۶۹.
۴. سادول، ژرژ. فرهنگ فیلم‌های سینما. ترجمه‌ی هادی غبرایی و دیگران. نشر آینه. تهران. ۱۳۶۷.
5. Bordwell, David; Kristin Thompson, Film Art. Mc Graw Hill, New York, 2004.
6. www.wikipedia.org



# گل‌های عشایر در رامسر

گزارش نصرالله دادار و فاطمه خرقانیان

عکس: اعظم لاریجانی

دهمین اردوی سراسری دانش‌آموزان عشایر کشور

## مراسم افتتاحیه

آن روز، فضای سبز «اردوگاه میرزا کوچک‌خان رامسر»، با حضور دختران دانش‌آموز عشایر سراسر کشور، جلوه‌ی دیگری پیدا کرده بود. دختران دانش‌آموز عشایر، لباس‌های رنگارنگ محلی خود را پوشیده بودند و به جایگاه مراسم افتتاحیه‌ی اردو آمده بودند. همه‌ی دانش‌آموزان خوش‌حال و خندان بودند. به جرئت می‌توانم بگویم، آن روز یکی از بهترین روزهای زندگی آن‌ها بود. آن‌ها، کپه‌کپه دور هم جمع شده بودند و به زبان‌های گوناگون، لهجه‌های محلی، باهم صحبت می‌کردند. چند دانش‌آموز از هر استان، با سوغات‌های محلی خود از دانش‌آموزان سایر استان‌ها پذیرایی می‌کردند.

همه منتظر بودند که مراسم افتتاحیه‌ی دهمین اردوی سراسری دانش‌آموزان عشایر کشور آغاز شود. اغلب آن‌ها، آن روز زودتر از روزهای دیگر زندگی از خواب بیدار شده بودند تا پس از اقامه‌ی نماز و صرف صبحانه، خود را برای شرکت در

مراسم افتتاحیه‌ی اردو آماده کنند. کم‌کم زمان برگزاری مراسم افتتاحیه فرا می‌رسید. مجری برنامه از دانش‌آموزان دعوت کرد تا در محل خود استقرار پیدا کنند. دانش‌آموزان به سرعت در جایگاه‌های خود قرار گرفتند. دانش‌آموزان هر یک از استان‌ها در کنار هم نشسته بودند. در دست دانش‌آموزان هر استان، تابلویی بود که روی آن، نام استان آن‌ها حک شده بود.

## تلاوت کلام‌الله مجید

حوالی ساعت ۹ صبح بود که مراسم افتتاحیه دهمین اردوی سراسری دانش‌آموزان دفتر عشایر کشور با قرائت کلام‌الله مجید توسط دو تن از دانش‌آموزان عشایر آغاز شد. آن‌گاه نمایندگان هر یک از استان‌ها به زبان محلی به میهمانان خوشامد گفتند و سپس دکتر **لطف‌الله عباسی**، مدیرکل آموزش و پرورش عشایر کشور سخنان خود را آغاز کرد.

## سخنان مدیرکل

## آموزش و پرورش عشایر کشور

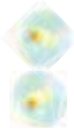
دکتر عباسی، در مراسم افتتاحیه

دهمین اردوی سراسری دانش‌آموزان دختر عشایر کشور (یادواره‌ی سال اصلاح الگوی مصرف) که با حضور ۷۵۰ دانش‌آموز دختر عشایر از ۲۱ استان کشور، سرپرستان و مربیان استان‌ها، **محمد مهدی افشاری**، نماینده‌ی مردم داراب در مجلس شورای اسلامی برگزار شد، طی سخنانی گفت: «بنده خوش‌حال هستم که حدود ۱۰ سال است، در دریای لطف و محبت دانش‌آموزان عزیز عشایر شنا می‌کنم. عشایر مردمانی خوب، مهربان، با محبت، با نشاط، سرزنده و مؤمن هستند و نقش بسیار مهمی در مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور ایفا می‌کنند. بر همین اساس است که باید به مسائل علمی، آموزشی و پرورشی آن‌ها اهمیت زیادی بدهیم.»

## اهداف برگزاری اردوی

## دانش‌آموزان عشایر

دکتر عباسی در ادامه‌ی صحبت خود، با تشریح اهداف برگزاری اردوی سراسری دانش‌آموزان عشایر



واحد آموزشی (۱۱۳۵۴) کلاس) مشغول به تحصیل هستند.

وی افزود: «آموزش و پرورش عشایر هم‌اکنون دارای ۱۷۵ واحد آموزشی شبانه‌روزی است، در صورتی که قبل از انقلاب اسلامی فقط یک واحد شبانه‌روزی داشت.»

مدیرکل آموزش و پرورش عشایر، درصد رشد قبولی دانش‌آموزان عشایر را در ۱۰ سال اخیر بسیار خوب توصیف کرد و گفت: «در حال حاضر درصد قبولی دانش‌آموزان عشایر در دوره‌ی ابتدایی، ۹۵/۲ درصد است که نسبت به سال ۱۳۷۸، هشت درصد رشد نشان می‌دهد. هم‌چنین، درصد

وی افزود: «جوانان عشایر نیاز دارند هویت خود را بشناسند و خود را بیابند. نوجوانان و جوانان احساس می‌کنند که در این اردوها مورد توجه قرار می‌گیرند. بحث مشارکت در مناطق عشایری بسیار پررنگ‌تر از سایر نقاط کشور است، و ما در این اردو سعی می‌کنیم مشارکت را به سمت مشارکت علمی و هم‌اندیشی سوق دهیم. دانش‌آموزان هر سال در جلسات هم‌اندیشی این اردو شرکت می‌کنند و مقاله و انشا می‌نویسند و آثارشان مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

ما از ۱۰۴۱ ایل و ۵۵۲ طایفه، در این اردو نماینده داریم که هر یک فرهنگ، آداب، رسوم، موسیقی، و سیاه‌چادرها و سفیدچادرهای خود را ارائه می‌کنند

مادر سال ۱۳۸۴، یک کتاب از اندیشه و قلم دانش‌آموز عشایر به چاپ رساندیم. در مقالات دانش‌آموزان عشایر، به وضوح احساسات پاک، عشق، ایثار، شهامت، طبیعت، و گل و گیاه موج می‌زند.»

### دانش‌آموزان عشایر از هوش بالایی برخوردارند

دکتر عباسی جمعیت عشایر کوچنده‌ی ایران را یک میلیون و ۱۸۶ هزار و ۳۹۸ نفر (۶۰۹ هزار و ۱۲۴ مرد و ۵۷۷ هزار و ۲۷۴ زن) ذکر کرد و گفت: «دانش‌آموزان عشایر ایران هوش و استعداد بالایی دارند و اگر امکانات آموزشی برای آن‌ها فراهم باشد، از رشد علمی بسیار خوبی برخوردار خواهند شد. جمعیت دانش‌آموزان عشایر قبل از انقلاب ۷۸ هزار دانش‌آموز بود که این رقم در سال ۱۳۸۱ به ۱۸۱ هزار و در سال جاری به ۱۶۳ هزار دانش‌آموز رسید. این دانش‌آموزان در ۵۴۵۱

گفت: «در برنامه‌های تعلیم و تربیت رسمی فعلاً انعطاف‌چندانی وجود ندارد. معمولاً آموزش به‌صورت یکطرفه است که از سوی معلمان انجام می‌شود و دانش‌آموزان نقش کمتری دارند.»

وی افزود: «به منظور جبران ضعف‌های برنامه‌های تعلیم و تربیت رسمی، از برنامه‌های تعلیم و تربیت غیررسمی که یکی از آن‌ها برگزاری اردوهای دانش‌آموزی است، استفاده می‌شود. پس برگزاری اردوها، جدا از آموزش رسمی نیست، اما با اهدافی به این شرح برگزار می‌شوند: پاسخ‌گویی به نیازهای روحی، روانی و جسمی جوانان، تقویت روحیه‌ی مشارکت و تعاون، آشنایی با خرده‌فرهنگ‌ها و اقوام و ایلات، افزایش اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزان از طریق آشنایی با پیشینه‌ی فرهنگی خود، توسعه‌ی خلاقیت و نوآوری، افزایش آگاهی دانش‌آموزان عشایر از طریق آشنا کردن آن‌ها با جنگل، دریا و فرهنگ مردم سایر استان‌ها.

به دلیل همین اهداف آموزشی و پرورشی، با وجود همه‌ی مشکلات ما سعی می‌کنیم هر سال این اردو را برگزار کنیم.»

مدیرکل آموزش و پرورش عشایر کشور در ادامه با بیان این نکته که اردوی سراسری دانش‌آموزان عشایر نمادی از کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت است، گفت: «ما از ۱۰۴ ایل و ۵۵۲ طایفه، در این اردو نماینده داریم که هر یک فرهنگ، آداب، رسوم، موسیقی، و سیاه‌چادرها و سفیدچادرهای خود را ارائه می‌کنند. بنابراین اردوی سراسری دانش‌آموزان عشایر با سایر اردوها متفاوت است و یک اردوی کاملاً آموزشی، فرهنگی و اجتماعی است.»



قبولی دانش‌آموزان عشایر در دوره‌ی راهنمایی هم‌اکنون ۹۶ درصد است که نسبت به ۱۰ سال پیش ۱۱/۲ درصد رشد کرده است.»



## دانش‌آموزان عشایر

### در دوره‌ی متوسطه معجزه کرده‌اند

دکتر عباسی در ادامه‌ی صحبت‌های خود، با ذکر این نکته که دانش‌آموزان عشایر در دوره‌ی متوسطه طی ۱۰ سال اخیر معجزه کرده‌اند، گفت:

«۱۰ سال پیش، درصد قبولی دانش‌آموزان عشایر در دوره‌ی متوسطه ۴۶/۳ درصد بود در صورتی که اکنون این رقم به ۸۷/۴۶ درصد رسیده است که حدود ۸۹ درصد رشد نشان می‌دهد. از سال ۱۳۸۱ تاکنون نیز حدود ۳۶۰۰ نفر از دانش‌آموزان عشایر دوره‌ی پیش‌دانشگاهی به دانشگاه راه یافته‌اند و طی نامه‌ای که از معاون سازمان سنجش آموزش کشور داشته‌ایم، دانش‌آموزان

عشایر از میانگین کنکور سراسری بالاتر بوده‌اند.»

مدیرکل آموزش و پرورش عشایر در پایان گفت: «دانش‌آموزان عشایر در ۱۱۳۴ آموزشگاه سیار، ۱۲۵۶ آموزشگاه نیمه‌سیار، ۲۸۸۶ مدرسه‌ی ثابت و ۱۷۵ مدرسه‌ی شبانه‌روزی مشغول به تحصیل هستند که ۱۳۷۳ مدرسه

آن‌چه در کل به ذهن متبادر می‌شود، عزم راسخ فرزندان غیور عشایر است که با وجود همه‌ی مشقت‌ها، هم‌چنان آرزوهای بزرگ را سزاوار خویش می‌دانند و گام‌هایی بلند برای رسیدن به آن‌ها برمی‌دارند

زیر چادر و ۹۹ مدرسه زیر کپر فعالیت دارند.»

حضور دانش‌آموزان با پوشش‌های رنگین، توأم با گویش‌های شیرین محلی، چشمان ناظران را به خود خیره می‌ساخت. گویی بخشی از تاریخ و تمدن کهن ایران‌زمین در یک نقطه گرد هم آمده است.

احساس غرور و عزت درون جمعیت موج می‌زد. دختران مقاوم عشایر، راضی از توجه مسئولان شاد و خشنود از حضور در اردوهای عشایری، با شیرینی‌ها و خوراکی‌های محلی از حضار پذیرایی می‌کردند.

امید به آینده به وضوح از گفته‌هایشان پیدا بود. در ۱۰ سال اخیر، توجه به دانش‌آموزان عشایر افزایش قابل توجهی پیدا کرده است و آن‌ها پرکار و پرتلاش، افقی





روشن را برای خود ترسیم کرده‌اند. مراسم افتتاحیه اردو سرانجام به پایان رسید و دانش‌آموزان سرشار از شور و شادمانی، گروه گروه به سمت محل اسکان خود رفتند تا پس از استراحت کوتاهی خود را برای

**یکی از جذاب‌ترین بخش‌های اردو، برپایی سیاه‌چادرها و سفیدچادرهای عشایری در فضای سبز اردوگاه بود**

اجرای برنامه‌های سه‌روزه‌ی اردو آماده کنند.

### برنامه‌های اردو

بعدازظهر آن روز، دانش‌آموزان طبق برنامه‌هایی که از سوی دفتر آموزش و پرورش عشایر تهیه شده بود، فعالیت‌های اردویی خود را آغاز کردند. آن‌ها به دو گروه با عنوان‌های «عدالت» و «پیشرفت» تقسیم شدند و هر گروه در زمان‌های تعیین شده به فعالیت‌های آموزشی، ورزشی و تفریحی پرداختند. آموزش استفاده‌ی بهینه از انرژی، خطاطی، عکاسی، سوزن‌دوزی، و هم‌چنین بازدید از موزه، برگزاری مسابقات والیبال، دو و آمادگی جسمانی، رفتن به دریا، برگزاری «نشست سینمای ایران و دانش‌آموزان عشایر»، «شب فرهنگ ایرانی»، از جمله برنامه‌های اردو بود که به شدت مورد توجه دانش‌آموزان واقع شد.

### برپایی نمایشگاه

**سیاه‌چادرها و سفیدچادرها** یکی از جذاب‌ترین بخش‌های اردو،

فضایی بود که اردو ایجاد کرده بود. با خود می‌اندیشیم، این مناعت‌طبع و قناعت را از کجا آموخته‌اند؟ آیا از زندگی در طبیعت؟

آن‌چه در کل از همه‌ی گفت‌وگوها و مشاهدات به ذهن متبادر می‌شود، عزم راسخ فرزندان غیور عشایر است که با وجود همه‌ی مشقت‌ها، هم‌چنان آرزوهای بزرگ را سزاوار خویش می‌دانند و گام‌هایی بلند برای رسیدن به آن‌ها برمی‌دارند.

اردوی دانش‌آموزان دختر عشایر، پس از سه روز به پایان رسید و اگرچه دوست نداشتیم از آن‌ها جدا شویم، با آن‌ها خداحافظی کردیم.

شایان ذکر است دهمین اردوی سراسری دانش‌آموزان پسر عشایر کشور، از ۲۲ تا ۲۴ و اردوی دانش‌آموزان دختر از ۲۶ تا ۲۹ تیرماه سال جاری در اردوگاه میرزا کوچک‌خان رامسر برگزار شد.

برپایی سیاه‌چادرها و سفیدچادرهای عشایری در فضای سبز اردوگاه بود. در این چادرها، چهره‌ای اجمالی از زندگی عشایر به نمایش گذاشته شده بود. درون هر چادر، با صنایع دستی و عکس‌های مربوط به عشایر آن استان آراسته شده بود و بروشورهایی حاوی اطلاعاتی در مورد عشایر آن استان، برای آشنایی بیشتر مراجعه‌کنندگان، در اختیار آنان قرار می‌گرفت.

بیرون برخی چادرها، زنان مشغول پخت غذاهای محلی آن استان بودند. بعضی در مشک دوغ می‌زدند و برخی نان محلی می‌پختند. گروهی هم به واسطه‌ی تلاقی اشعه‌ی خورشید با پولک‌های براق لباسشان، در میان جمع می‌درخشیدند، در این بین، موسیقی و نواهای محلی، اردو را جانی تازه می‌بخشید و نبض زندگی در شریان‌های اردو با قوت می‌زد. از یکی از دانش‌آموزان درباره‌ی کاستی‌های اردو پرسیدم، در پاسخ گفت: «این‌قدر به خوبی‌هایش فکر کرده‌ام که سختی‌هایش از یادم رفته است.»

محل خواب گرم و بدون کوچک‌ترین وسیله‌ی خنک‌کننده در گرمای تابستان، همراه با حشرات آزاردهنده‌ای که خواب شیرین هر مسافر را به تلخی می‌کشاند، احتمال شنیدن چنین پاسخی را برایم غیرممکن می‌ساخت. این احساس رضایت حاصل





پله پله  
اندیشه

حسین امینی پویا

اختیار است

اختیار است

اختیار

آیا خدا سرنوشت ما را  
تعیین می‌کند یا خودمان؟



طبق قانون‌های خداست، ولی انتخاب هر یک از آن‌ها با خود ماست. پس تمام علل و اسباب و قوانین موجود در هستی، مظاهر قضا و قدر الهی‌اند و آدمی بسته به این که از کدام یک از آن‌ها استفاده کند، قضا و قدرهای گوناگون و سرنوشت‌های مختلف در انتظار اوست.

● **آیا علم پیشین خداوند به اعمال ما، مخالف اختیار و به معنی جبر نیست؟**

■ اما مسئله‌ی علم خداوندی و این که آیا باعث می‌شود که انسان گردد یا نه، نیز از همین مقوله است. ابتدا باید بدانیم مفهوم درست علم الهی در مورد کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، چیست. اگر

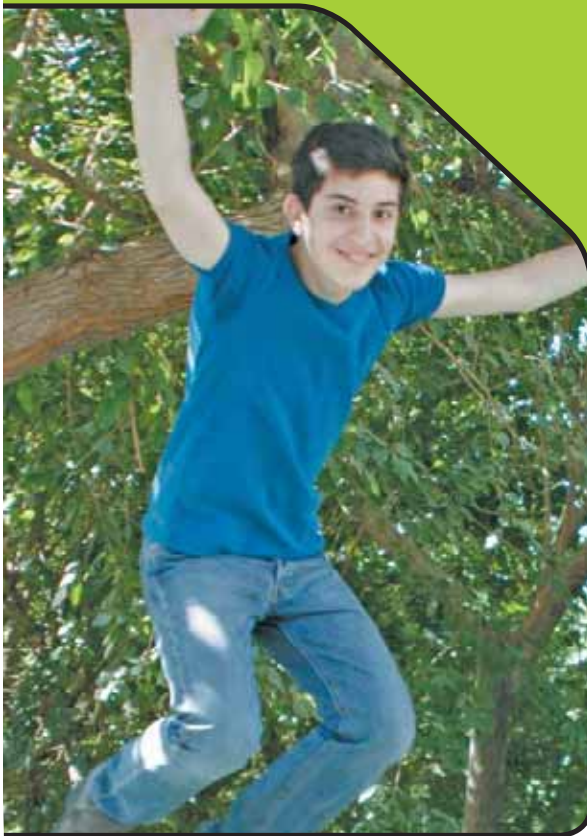
ثبت شده است. برعکس، اگر بیمار به جای این کار با خواست خود به پزشک مراجعه نکند یا اگر مراجعه کرد، به هر دلیل از نسخه‌ی پزشک استفاده نکند یا به پزشکی غیرمجبرب مراجعه کند و... و هم‌چنان بیمار بماند، این همان سرنوشتی است که برای او در کتاب الهی از پیش ثبت شده است؛ سرنوشتی که خود او در آن نقش داشته است. پس خدای تعالی سرنوشت ما را با قید اختیار مقرر کرده است.

می‌بینید که بیمار می‌تواند یکی از این چند راه یا هر راه دیگری را برگزیند. پس هرکسی به تعداد گزینه‌های رفتاری که در پیش می‌گیرد، سرنوشت‌های متفاوتی پیدا می‌کند. بله، خداوند در جهان آفرینش، سنت‌ها و قانون‌هایی برقرار کرده است و انسان را در انتخاب این سنت‌ها و قوانین آزاد گذاشته است. پس خود اوست که انتخاب می‌کند. به مثال قبلی بازگردیم. بیمار اگر به پزشک مراجعه کند و داروی تجویزی را مصرف کند و خوب شود، یا اگر دارو نخورد و هم‌چنان دردمند به گوشه‌ای بیفتد، هر کدام از این‌ها یعنی هر کدام از این سرنوشت‌ها،

● **این که کارهای ما از قبل در کتابی ثبت شده است، آیا سرنوشتی غیرقابل تغییر را برای انسان رقم خواهد زد؟**

■ این سؤال مهمی است که بسیار می‌پرسند. اگر کسی تصور کند، چون کارهای ما از قبل همه در کتابی مشخص ثبت شده است، به معنی وجود سرنوشتی غیرقابل تغییر برای انسان خواهد بود، در اشتباه است.

درست است که همه چیز در کتاب الهی ثبت شده است [حدید/۲۲]، اما باید توجه داشت که این ثبت با قیدی همراه است؛ این قید که کار از قبل و با همه‌ی خصوصیات و حدود و مشخصات آن ثبت شده است. یعنی مجموعه‌ی حوادث، با توجه به همه‌ی عواملی که در وقوع آن‌ها مؤثرند، در کتاب الهی ثبت شده است. آن هم (تأکید می‌کنم) کامل و با همه‌ی جزئیات؛ یعنی دقیقاً به همان شیوه‌ای که انجام می‌گیرند. یعنی اگر بیماری فرضاً به پزشکی حاذق و با تجربه مراجعه کند و وی نیز دارویی مناسب و مؤثر تجویز کند و بیمار نیز آن نسخه را دقیق و کامل به کار بندد و خوب شود، این مجموعه است که در کتاب حق تعالی



هدایت الهی دو نوع است: بخشی جنبه‌ی عمومی و همگانی دارد؛ یعنی همه بی‌هیچ قید و شرطی از این نوع هدایت که ارائه‌ی طریق است برخوردارند.

در قرآن می‌خوانیم: «اَنَا هَدِيْنَاهُ السَّبِيْلَ اَمَّا شَاكِرًا وَّ اَمَّا كَفُوْرًا» [دهر/۳]: ما راه را به او انسان نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا شود یا کفران ورزد.

یا در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی شوری خطاب به پیامبر (ص) آمده است: «انک لتهدی الی صراط مستقیم»: ای پیامبر تو خلق را به راه راست هدایت می‌کنی.

بدیهی است که دعوت پیامبر (ص) نیز عام بوده است و همه مخاطب آن حضرت هستند. پس فرستادن پیامبران و همین‌طور عقل و فطرت هدایت‌هایی هستند که جنبه‌ی عمومی دارند. اما هدایت دیگری نیز هست که در مرحله‌ی بعد قرار

کرده است؟ مگر چه فرقی می‌کند؟ پس این که خداوند از ابتدا و از قبل به اعمال ما آگاهی دارد، نمی‌تواند خدشه‌ای به انتخاب‌های ما وارد آورد. زیرا خداوند نیز آن چه را که ما با اختیار خویش انجام می‌دهیم، می‌داند. به تعبیر دیگر، عنصر اختیاری بودن کارها نیز جزء چیزهایی است که برای خداوند معلوم است.

قرآن مجید می‌فرماید: «عَمَلُوا مَا شِئْتُمْ اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ» [فصلت/۴۰] هر چه می‌خواهید انجام دهید که او (خدا) به آن چه انجام می‌دهید بیناست.

می‌بینید چنین علمی نه تنها نشان جبر نیست که تازه تأکیدی است بر مسئله‌ی اختیار. مگر نمی‌گوییم خداکاری را که ما به اختیار خویش انجام می‌دهیم می‌داند؟ و مگر نه این که در این فرض معتقدیم که علم خداوند خطا نمی‌کند و حتماً واقع می‌شود؟ پس بی‌تردید باید اعمال اختیاری ما به دور از هر گونه جبری باشد تا علم خداوند مطابق با واقع باشد.

### ● اگر هدایت و ضلالت به دست خداست، پس اختیار انسان چه می‌شود؟

■ در این که هدایت و ضلالت به دست خداست هیچ تردیدی نیست. در قرآن مجید آیات متعددی به صراحت به این نکته اشاره دارند. به عنوان نمونه، در آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی نحل خداوند می‌فرماید: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَّ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: خدا هر که را بخواهد گمراه کند و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. اما چگونه این موضوع با اختیار انسان سازگار است؟ باید بدانیم

تصور درستی از این موضوع داشته باشیم، خواهیم دید که این مورد نیز همان‌طور اختیار انسان را نفی نمی‌کند. چرا که گفتیم، علم الهی به هر حادثه‌ای همان‌طور که به وقوع می‌پیوندد، تعلق می‌گیرد. زیرا علم تنها ثبت حوادث است، آن چنان که روی می‌دهند؛ علم علت نیست.

فرض کنید کسی با دوربین مخفی از مردم کوچه و بازار فیلم‌برداری کند. آیا می‌توان گفت: به کارگیری این دوربین مخفی، آزادی و اختیار کسانی را که بی‌توجه به آن، به انجام کارهایشان مشغول‌اند، از بین می‌برد؟ معلوم است که پاسخ منفی است.

حال فرض کنید، دستگاه فیلم‌برداری پیشرفته‌ای اختراع شود که بتواند حوادث چند ساعت بعد را از قبل فیلم‌برداری کند. اگر فردی برای آزمایش این دوربین، همین کار را انجام دهد یعنی به شکل مخفی، از صحنه‌ی خیابان و از افرادی که مشغول آمدو شد و فعالیت‌های روزانه هستند، فیلم‌برداری کند، آیا می‌شود فرض کرد به کارگیری این

این که خداوند نیز از ابتدا و از قبل به اعمال ما آگاهی دارد، هرگز نمی‌تواند خدشه‌ای به انتخاب‌های ما وارد آورد

دوربین مخفی جدید، آزادی و اختیار کسانی را که بی‌توجه به آن و آزادانه به انجام کارهایشان مشغول‌اند، سلب کرده است، و اجباری در آن‌ها پدید می‌آورد؟ مگر نه این است که دوربین جدید، تنها آن چه را که این افراد با انتخاب خود انجام می‌دهند، ثبت





قرآنی در این زمینه است. از همین‌ها می‌بینید که ضلالت مخصوص کسانی است که دارای این اوصافند؛ کفر، ظلم، دروغ، اسراف، کفران و... و توجه دارید که همه‌ی این صفات در حوزه‌ی اختیار آدمی قرار دارند.

پس این خود انسان است که با خواست خود و با کسب صفاتی منفی، زمینه‌ساز عدم هدایت و گمراهی خود می‌شود. با دقت در این آیات، مفهوم درست «ضلالت» نیز آشکار می‌شود. می‌بینید که گمراه ساختن یا ضلالت دقیقاً به معنی هدایت نکردن است، نه چیز دیگر. خدا وجودی سرشار از خوبی و کمال است. در نگاه درست، خدا هرگز گمراه کننده به معنای رایج آن نیست. می‌بینید که در این آیات همه‌جا از فعل «لایهدی» استفاده شده است؛ یعنی خدا هدایت نمی‌کند. پس ضلالت هم که گفته می‌شود، منظور نه گمراه کردن که هدایت نکردن است. و همان‌طور که گفته شد، این وضعیت نیز به‌واقع نتیجه‌ی صفات و اعمال اختیاری خود آدمی است.

درباره‌ی هدایت الهی نیز قضیه

**این خود انسان است که با خواست خود و با کسب صفاتی منفی، زمینه‌ساز عدم هدایت و گمراهی خود می‌شود**

دقیقاً به همین ترتیب است. یعنی اراده و خواست آدمی در جلب هدایت الهی نقشی به‌سزا دارد. در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۱۶ می‌خوانیم: «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام». در این آیه آمده است: پیروی از فرمان خدا و جلب

خشنودی وی، باعث جلب هدایت الهی می‌شود. یا در سوره‌ی رعد آیه‌ی ۲۷ آمده است: «یهدی الیه من اناب»: خدا هر کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند. در این آیه نیز توبه و انابه عامل و زمینه‌ساز هدایت الهی معرفی شده است. در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی عنکبوت خداوند می‌فرماید: «والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا»: آنان را که در راه ما کوشش کردند، محققاً به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم. در این آیه نیز جهاد در راه خدا شرط هدایت الهی شمرده شده است.

همان‌طور که می‌بینید، آیات قرآنی در این زمینه بسیار گویا و روشن هستند. بله، واقعیت آن است که کار خدا صرفاً هدایت کردن است، اما اگر کسی با انجام اعمال خلاف و گناهان، پرده‌ای روی حس تشخیص و درک خود کشید و با نافرمانی و گناه، سلامت فکر و اندیشه را از خود دور ساخت، نمی‌تواند از هدایت خداوند بهره‌مند شود. این خود اوست که دریچه‌ی روحی خویش را به روی حقایق بسته است.

چنین کسی در نتیجه‌ی عملکرد خود از هدایت خدا نمی‌تواند بهره ببرد. به عبارت دقیق‌تر، وی از انوار هدایت الهی که مدام در حال ریزش است، نمی‌تواند استفاده کند. درست مانند کسی که به‌جای بهره‌مندی از روشنایی خورشید، با وسیله‌ای چشمان خود را می‌بندد یا به بیغوله‌ای سیاه و تاریک می‌گریزد. باز تکرار می‌کنم که اضلال در مورد خداوند (یضل من یشاء) به معنی گمراه کردن نیست، بلکه به معنای هدایت نکردن است. اما همان‌گونه که دیدید، این عدم برخورداری از هدایت الهی در واقع حاصل کار و طبق خواست خود آدمی است.

دارد؛ هدایتی که اختیار آدمیان و خواست خود آنان در بهره‌مندی از آن، نقش اساسی بازی می‌کند. به بیان دیگر، در این مرحله زمینه‌ها و شرایط هدایت و نیز عدم هدایت را خود آدمیان پدید می‌آورند. این شرایط در قرآن آشکارا بیان شده است. برای آشنایی با آن‌ها کافی است در آیات قرآنی جست‌وجوی ساده‌ای انجام دهیم.

○ در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۸ آمده است: «خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند.» می‌بینید که در این آیه، ظلم زمینه‌ساز عدم هدایت است. در جایی دیگر نیز می‌خوانیم: «خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.»

○ در سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳ فرموده است: «خداوند هدایت نمی‌کند کسی را که دروغ‌گو و کفران‌کننده است.» در این‌جانب می‌بینید که کفر و دروغ‌گویی و کفران مقدمه‌ی گمراهی و زمینه‌ساز آن شمرده شده است.

در سوره‌ی غافر آیه‌ی ۱۲۸ نیز می‌خوانیم: «خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغ‌گوست، هدایت نمی‌کند.» آن‌چه خواندید بخشی از آیات

## معما و سرگرمی

بهارک دماوندی

۱. آیا حاصل ضرب نامتناهی زیر به عددی همگرا می‌شود؟

$$P = \frac{7}{9} \times \frac{26}{28} \times \frac{63}{65} \times \dots \times \frac{k^3 - 1}{k^3 + 1} \times \dots$$

۲. از عبارات زیر چه نتیجه‌ی منطقی می‌توان گرفت؟

«A می‌گوید B و C هر دو راست می‌گویند.

B می‌گوید A راست می‌گوید.

C می‌گوید A و B هر دو دروغ می‌گویند.»

۳. ۲۵<sup>۲۵</sup> عددی چند رقمی است؟

سپس روند قبل را برای نتیجه‌ی تفاضل و نتیجه‌ی

بعد عیناً تکرار کنید:

$$۵۵۵۳ - ۳۵۵۵ = ۱۹۹۸$$

$$۹۹۸۱ - ۱۸۹۹ = ۸۰۸۲$$

$$۸۸۲۰ - ۰۲۸۸ = ۸۵۳۲$$

$$۸۵۳۲ - ۲۳۵۸ = ۶۱۷۴$$

نتیجه‌ی آخر همان عدد ۶۱۷۴ است. در واقع با هر عدد چهار رقمی که شروع کنیم، به شرط این‌که ارقام همگی تکراری نباشند، روش بالا حداکثر در هفت مرحله، عدد ۶۱۷۴ را به دست می‌دهد. خودتان مراحل بالا را برای چند عدد چهاررقمی تکرار کنید.

### شگفتی اعداد

عدد ۶۱۷۴ را در نظر بگیرید و ارقام آن را چنان

جابه‌جا کنید تا بزرگ‌ترین عدد ممکن ساخته شود؛

یعنی عدد ۷۶۴۱. همین‌طور ارقام آن را به گونه‌ای

مرتب کنید که کوچک‌ترین عدد ممکن حاصل شود؛

یعنی عدد ۱۴۶۷. حال این دو عدد را از هم کم

کنید:

$$۷۶۴۱ - ۱۴۶۷ = ۶۱۷۴$$

نتیجه‌ی تفاضل همان عدد اولیه است.

حال عدد دیگری مثل ۴۹۵۹ را در نظر بگیرید و

همان مراحل بالا را اجرا کنید:

$$۹۹۵۴ - ۴۵۹۹ = ۵۳۵۵$$

### حل معمای ۲

جمله‌ای که شما باید بگویید چنین است: «تو نه سکه‌ی مسی را به من می‌دهی و نه سکه‌ی نقره‌ای را.» این جمله حتماً درست است. چون اگر غلط باشد، به این معنی که شخص یا سکه‌ی نقره‌ای و یا سکه‌ی مسی را به شما خواهد داد، حال آن که طبق فرض اگر جمله‌ی شما غلط باشد، سکه‌ای به شما تعلق نخواهد گرفت. پس این جمله صحیح است و شما سکه‌ی طلا را خواهید گرفت.

### حل معمای ۳

به جدول پر شده‌ی زیر توجه کنید. هیچ دو عدد متوالی در این جدول مجاور هم نیستند.

	۸	۵	
۱	۶	۲	۴
	۳	۷	

### حل معماهای شماره‌ی قبل

#### حل معمای ۱

کوچک‌ترین عددی که چنین ویژگی‌هایی دارد، عبارت است از ۲۵۱۹؛ چون:

$$۲۵۱۹ = (۱۲۵۹ \times ۲) + ۱$$

$$۲۵۱۹ = (۸۳۹ \times ۳) + ۲$$

$$۲۵۱۹ = (۶۲۹ \times ۴) + ۳$$

$$۲۵۱۹ = (۵۰۳ \times ۵) + ۴$$

$$۲۵۱۹ = (۴۱۹ \times ۶) + ۵$$

$$۲۵۱۹ = (۳۵۹ \times ۷) + ۶$$

$$۲۵۱۹ = (۳۱۴ \times ۸) + ۷$$

$$۲۵۱۹ = (۲۷۹ \times ۹) + ۸$$

$$۲۵۱۹ = (۲۵۱ \times ۱۰) + ۹$$

# بازی نشنوی؟

پیش چشم تو

علیرضا متولی

## خوب شنیدن یا خوب نشنیدن

موسیقی یا فیلم فرض می‌کنیم. وقتی معلم در حال درس دادن است، ما باید با دقت به حرف‌های او گوش بدهیم تا درس را بفهمیم. بسیاری از ما در پایان کلاس نمی‌توانیم حرف‌های معلم را برای خود مرور کنیم. برای این که خوب گوش کردن را یاد نگرفته‌ایم.

از طرف دیگر، علت بسیاری از جدایی‌ها، قهرها و دشمنی‌ها، خوب نشنیدن است و البته در بسیاری از مواقع این خوب نشنیدن عمدی است.

شنیدن یکی از مهم‌ترین مهارت‌هایی است که باید آن را بیاموزیم. شنیدن هم مانند دیدن باید از عمق برخوردار باشد. یعنی وقتی ما مشغول شنیدن هستیم، باید بتوانیم منظور طرف مقابل را به خوبی درک کنیم و آن را از صافی‌های مورد علاقه‌ی خود عبور ندهیم. وقتی دوست شما می‌پرسد: «حالت خوب است؟» او فقط پرسیده است حالت خوب است یا نه. اما بسیاری از ما به دنبال منظور وی از این احوال‌پرسی هستیم.

شنیدن، مهارت فراموش‌شده‌ای است که نیاز به بازآموزی دارد. چرا که وقتی نوزادی چندماهه

یکی از مشکلات ما در ایجاد روابط بهتر با دیگران، با خودمان و با هستی، خوب نشنیدن است. ما معمولاً باهم حرف می‌زنیم، اما به یکدیگر گوش نمی‌سپاریم. درست زمانی که طرف مقابل ما مشغول بیان نظرات خود است، ما به جای گوش کردن به حرف‌های او، مشغول طراحی طرز بیان نظرات خود هستیم تا وقتی نوبت ما شد، حرف خود را بزنیم. به همین خاطر است که خیلی از ما معمولاً از بحث و گفت‌وگو به نتیجه نمی‌رسیم؛ خواه درباره‌ی مسائل اجتماعی باشد، خواه درباره‌ی مسائل شخصی و خانوادگی.

ما معمولاً موسیقی را هم خوب گوش نمی‌کنیم. حتی فیلم‌ها و سریال‌هایی را که می‌بینیم، نه خوب می‌بینیم و نه خوب می‌شنویم. به همین خاطر است که هر کدام از ما به سلیقه‌ی خودمان هدفی برای سازنده‌ی آن





بودیم، در این مهارت توانا بودیم. اما رفته رفته این توانایی را از دست داده ایم. یک نوزاد چندماهه حرف زدن را از راه شنیدن می آموزد. او خوب می شنود و به تدریج وقتی

به قدرت تکلم دست پیدا می کند، هرچه را شنیده است تکرار می کند. (راهی که امروزه در آموزش زبان دوم هم از آن استفاده می شود).

### مهارت شنیدن و آینده شما

اهمیت توانا شدن در مهارت شنیدن بسیار زیاد است. کیفیت آینده شما بستگی زیادی به توانایی در مهارت شنیدن دارد. امروز با خوب شنیدن، در درس ها موفق می شوید. با خوب شنیدن دوستان های خوبی گرد خود فراهم می آورید. در آینده همین درس ها و دوستان به دردتان خواهند خورد. شنیدن یکی از ابزارهای مدیریت موفق است. بیشتر شما

در آینده مدیران کشور خود خواهید شد. اگر به این توانایی مسلط نباشید، مدیر لایقی نخواهید بود.

درباره ی اهمیت شنیدن مثال های زیادی می توان ارائه کرد. اگر به این اهمیت پی ببریم و راه های کسب مهارت شنیدن را بیاموزیم، به یکی از مهم ترین مهارت های اساسی زندگی دست پیدا کرده ایم.

من در آینده موانع خوب شنیدن را برایتان توضیح می دهم. ضمناً به پاره های از تمرین ها که می توانند به ما کمک کنند تا بهتر بشنویم، اشاره می کنم. اگر مدتی این تمرین ها را انجام بدهید، به تدریج به شنونده ای ماهر تبدیل می شوید.

نامداران  
ورزش ایران

سید کمال شهابلو



در جوانی



## ترکاشوند قهرمان والیبال ایران

اسفند ۸۸  
شماره  
۴۶

### از زبان محمد ترکاشوند

فراموش نمی‌کنم روزهایی را که برای کبوترای حرمش آرزو می‌ریختم و با چشمانی اشک‌بار، زندگی‌ام را مرور می‌کردم. تولدم در روستای «خلیل‌آباد» کنگاور کرمانشاه، نقل مکان خانواده‌ام از روستا به محله‌ی «جوادآباد» کرج، تیم‌های ورزشی مدرسه، هیکل درشتم و خاطره‌های تلخ و شیرین دوران نوجوانی، عضویت در تیم فوتبال نوجوانان «دارایی» تهران در ۱۳۷۰ به‌عنوان دروازه‌بان، کنار گذاشتن فوتبال به خاطر نداشتن وسایل ورزشی، عضویت در تیم والیبال باشگاهی جوانان «فتح»، دعوت به اردوی تیم ملی امید، تمرینات در «باشگاه حیدرینیا» و انتخابم توسط **مصطفی کارخانه** و عضویت در تیم «صنام»، رسیدن به اوج زندگی ورزشی، و ناگهان کمردردی شدید و خانه‌نشین شدنم.

برای من استراحت مطلق برای چندماه، یعنی خداحافظی از دنیای قهرمانی، کنار گذاشته‌شدن از تیم صنام و دعوت نشدن به تیم ملی. به توصیه‌ی همیشگی پدر بزرگم، برای شفای دردم به بارگاه حضرت **امام رضا(ع)** سفر کردم. توسل به آقا، دواي دردم شد. هیچ‌کس باور نمی‌کرد، به یکباره مشکلات کمرم برطرف شود و به عرصه‌ی ورزش برگردم.

سال ۱۳۷۷ همراه شد با مسابقات قهرمانی جوانان آسیایی تهران. حضور من در تیم ملی جوانان و دست‌یابی تیم کشورم به مقام قهرمانی آسیا برای اولین بار، نقطه‌ی عطفی در زندگی ورزشی‌ام شد. افتخارات پی‌درپی‌ام در آن سال‌ها و تیتراهای روزنامه‌های ورزشی، برایم جالب بود. ده‌سال در تیم صنام بازی کردم و هفت‌سال از آن را کاپیتان تیم

بودم. در آن سال‌ها، چهاربار عنوان قهرمانی لیگ برتر ایران، سه‌بار نایب قهرمانی لیگ برتر کشور و یک‌بار مقام سوم لیگ برتر را کسب کردیم. سه‌بار هم در رقابت‌های باشگاه‌های آسیا شرکت کردیم که یک مقام نایب قهرمانی و یک قهرمانی، مزد تلاش بچه‌ها با راهنمایی‌های آقا مصطفی بود. در آن مسابقات من به‌عنوان کامل‌ترین بازیکن مسابقات شناخته شدم و کاپ بهترین بازیکن را بالای سر خود بردم.

خاطرات خوش انتخابم برای تیم ملی بزرگسالان و شرکت در مسابقات آسیایی «بوسان» کره‌ی جنوبی، برای همیشه در ذهنم نقش بسته است.

در سال ۱۳۸۱ پس از ۴۳ سال، تیم والیبال ایران توانست روی سکو برود و مقام نایب قهرمانی «مسابقات آسیایی» را کسب کند. در آن دوره نیز من به‌عنوان مؤثرترین و بهترین



### محمد تر کاشوند در یک نگاه

- تولد: ۱۲ فروردین ۱۳۵۵
- محل تولد: روستای خلیل آباد از شهرستان کنگاور استان کرمانشاه
- ازدواج: ۱۳۸۰
- ورود به تیم ملی: ۱۳۷۷
- تعداد بازی‌های ملی: بیش از ۱۰۰ بازی
- مربیان و مشوقان اصلی: مصطفی کارخانه و داود آهنگری
- تیم محبوب: برزیل



### والیبال در گذر تاریخ

- شروع مسابقات این رشته‌ی ورزشی به ۱۱۴ سال قبل برمی‌گردد؛ یعنی سال ۱۲۷۴ هجری شمسی.
- در جهان، ۲۵۰ هزار نفر به بازی در این رشته مشغول‌اند.
- ۲۱۸ کشور، عضو فدراسیون جهانی والیبال هستند.
- این رشته‌ی ورزشی، در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی توسط **میرمحمد ورزنده** وارد کشور ایران شده است.

بازیکن شناخته‌شده. در سال ۱۳۸۲، در مسابقات قهرمانی «مردان آسیا» که در چین برگزار می‌شد، شرکت کردیم و در آن مسابقات نیز پس از ۵۰ سال، مقام سومی را از آن خود کردیم.

سال ۱۳۸۴ بود که به تیم «پیکان» پیوستم. تمرینات مستمر در آن تیم نیز قهرمانی در لیگ برتر باشگاه‌های ایران و قهرمانی در جام باشگاه‌های آسیا در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ را به همراه داشت. حضورم در تیم‌های گوناگون والیبال، چه در سطح ملی و چه باشگاهی، با موفقیت‌هایی همراه بوده است، ولی هیچ‌گاه به دنبال رکوردشکنی و کسب امتیازات شخصی نبوده‌ام و همواره راه را برای جوانانی که تازه به تیم می‌پیوستند، باز می‌گذاشتم.



## جدول

اصغر ندیری

خورشید	حرف فاصله	ناشنا	نفس
نوعی	باعث	تاکی	کجی
تمرین ریاضی		اپل	با ارزش
			غرور
شهری در فارس	فلز سرخ		
صورت	خوبتر		
ویتامین جدول	از چاشنی ها		
	حیله		
امر به توقف	دشمن درخت		
	حرف همراهی		
	سرخی شام		
آمد نیامد	گذر	انسان	دین داری
		راحت	سوره زنان
کافی		ساکاروز	
		دلآور	
پسوندی		بعد از بیست	
از مهره داران			

## نامه های شمارسید

- آذربایجان شرقی: بهزاد علیپور
- آمل: فاطمه نوایی، معصومه محمدی مقدم
- ابوموسی: احیاء اصلا ن پناه
- اراک: زینب مسیحی
- اصفهان: مرضیه ریخته گران، احسان بهرامی، نیلوفر طهماسبی
- اهواز: مهرناز ندافزاده، فاطمه زراسوند حسینی
- ایزده: زهره مظفری
- بابل: نرجس ساکتی
- بستان آباد تبریز: علی شاکری
- بیرجند: طاهره توشه
- تبریز: نوا مقدسیان نیکی
- تهران: لیلا سبزه علی ها، مهرناز رحیم پور، بهاره سلمانی، شیوا گل سرخی نیا، نرگس عماری، تینا صادقی، فرزانه محمدیان، سهیل بیات، زیبا نظیری
- جلفا: سمیه مرتضایی
- ساوه: علی اصغر ذاکری، انسیه عنایتی
- شبستر: بهاره رایگان
- شهرکرد: حبیب رفیعی
- شهرضا: راضیه ترابی
- رامسر: شمیم تراب پرهیز
- زنجان: سعید میرزایی
- قائم شهر: سمیه دریکنده
- قزوین: پیام رجبی
- گلستان: زهرا کمی
- گیلان: اسماعیل و محدثه قربانی
- محمودآباد: زینب لطفی
- محلات: زینب مسیحی
- مشهد: افسانه حسینی، پروانه عطیمی، محدثه منفرد، حسن خالو
- نهاوند: نیوشا فهیمی، سیما پیرزادی
- نور: میترا امیری
- ورزقان: صادق شاهی
- همدان: کبری قاسمی

پرندگان قرآن	چشم	۳ کیلو	بعد از دو	فرشته ای	رو به افزایش
مدرسه ابتدایی	کشتی فضایی	دو سوم آقا	خدمات دهنده	صفت فرهاد	
			موشک		
کرانه ها			نزدیک است		
بهار			جذب نیست		
			انواع فرص و آمبول		
پول ژاپنی	صنعت ملی		به تنهایی		
خطاط است		جشن سال نو	رشد، عود		

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ه	ا	ش	ر	ا	ک	ر	ا	و	س	ض	ی	ف	۱	
م	ل	ا	م	ج	ر	ف	ج	ه	ه	د	ق	۲		
ت	ت	ت	و	ل	ج	ا	م	س	ی	م	ه	۳		
د	ه	ا	ز	ن	ا	ل	م	ل	ا	ت	ش	۴		
ا	ا	ی	ن	ف	ا	ع	م	ه	ر	و	ا	۵		
ا	و	ا	ا	ک	ک	ا	ب	ا	ر	ی	م	۶		
ه	م	ا	ت	خ	ج	و	ا	ع	ا	ب	ا	۷		
ب	ب	ر	ق	م	ه	ب	ر	ب	ر	م	۸			
ه	د	ا	ر	ا	ل	و	ا	ت	ی	ا	م	۹		
م	ی	ت	ج	ک	ر	ز	ر	م	ر	س	۱۰			
ن	د	و	س	ن	و	د	ر	گ	ر	ا	د	۱۱		
ا	ن	ی	س	ر	ه	ا	م	ا	ر	م	۱۲			
ب	ر	م	و	ل	و	ن	ر	و	د	ی	ک	۱۳		
ر	ب	ا	ل	ق	ا	ن	ا	ف	ی	ا	ر	۱۴		
م	ن	ه	ا	و	د	ن	ه	ج	و	م	۱۵			

## حل جدول شمارهی قبل

### دوستان جوان!

- اگر مایلید در مسابقه ی جدول شمارهی ۶ رشد جوان شرکت کنید، آن را تکمیل کنید و به نشانی صندوق پستی مجله بفرستید.
- یادتان نرود نام و نام خانوادگی، نشانی کامل منزل و شمارهی تلفن خود را بنویسید.
- به ۱۰ نفر از برندگان، جوایزی اهدا می شود.